

* بانک مرکزی: نرخ سود سپرده‌های مدت‌دار ۶ تا ۹ ماهه ۲ درصد افزایش یافت
* نرخ سود سپرده‌گذاری مدت‌دار یک‌ساله ۲۲ درصد، سپرده‌های سرمایه‌گذاری ۹ ماهه تا یک سال ۲۰ درصد و سپرده‌های ۶ تا ۹ ماهه ۱۸ درصد تعیین شد

صفحه ۴

چهارشنبه ۳ دی ۱۳۹۳ - یکم ربیع‌الاول ۱۴۳۶ - ۲۴ دسامبر ۲۰۱۴ - سال هشتادونهم - شماره ۲۶۰۴۹ - ۱۶ صفحه به همراه ۸ صفحه ضمیمه - ۲۰۰ تومان

رئیس مجلس شورای اسلامی با مقامات سوریه، لبنان و عراق دیدار کرد

رایزنی منطقه‌ای لاریجانی درباره تحرکات تروریست‌ها



* دکتر لاریجانی پس از دیدار با آیت‌الله العظمی سیستانی: ایشان زندگی مسالمت‌آمیزی را برای همه مسلمانان می‌خواهند
* آیت‌الله العظمی سیستانی خواستار انجام تلاش‌های موثری برای ایجاد فضای امن برای مردم منطقه هستند و نگاه دقیقی به مسائل منطقه دارند
* ایران به دنبال آرامش و ایجاد صلح پایدار در منطقه است
* بشمار اسد: دولت و مردم سوریه پایمردی خود را در برابر تروریسم مدیون حمایت‌های ایران به ویژه مقام معظم رهبری می‌دانند
* لاریجانی: باید اقدام‌های دولت سوریه را برای حفظ کشور و تمامیت ارضی آن و مقابله با تروریست‌ها ستود
* کشورهای اروپایی، غربی و عربی به این نتیجه رسیدند که مشکلات سوریه را حل نظامی ندارد
* دولت و ملت ایران در کنار مردم سوریه ایستاده‌اند
* ما به سوریه و فلسطین کمک می‌کنیم و این مسأله را پنهان نمی‌کنیم
* آمادگی ایران برای همکاری همه جانبه با دولت سوریه در راستای استقرار، ثبات و امنیت در منطقه است
* سیدحسن نصرالله در دیدار لاریجانی: تلاش دشمنان برای این که درگیری‌های اخیر را جنگ شیعه و سنی قلمداد کنند با شکست مواجه شد
* رؤسای مجالس ایران و لبنان: بحران سوریه با مذاکرات سیاسی حل خواهد شد

صفحه ۲

* در این عملیات که در منطقه «کنر» انجام شد ۱۰۸ عضو دیگر این گروه زخمی شدند
* انواع سلاح‌های سبک و سنگین طالبان به دست ارتش افتاد
* ۴ زندانی طالبان از گوانتانامو به افغانستان منتقل شدند

اطلاعات

مهر و مسیح

مهر، میترا یا میتره از ایزدان باستانی هندوایرانی است به معنی پیمان و دوستی. پس از ظهور زرتشت، او در شمار فرشتگان آیین جدید قرار گرفت و ایزد نور و روشنائی و نگهبان پیمان شد که سوار بر گردونه خورشید، گرد جهان می‌گردد. از این روی نمادش خورشیدبه (به صورت چلیپا یا صلیب) است. مهرپرستی یا میتراییسم از ایران به روم راه یافت و در سده‌سوم میلادی، کیش امپراتوری رُم شد و بعدها با گرویدن روم به مسیحیت، بسیاری از نمودهای این مهر در میان پیروان مسیحیت به جا مان که تا کنون نیز ادامه یافته است.سواى مسيحيت مى‌گویند که در ابتدا، مهر (و نه مسيحيت اصیل و مورد تأييد قرآن کریم)، مهمترين بازماندهٔ کيش مهر، فرقه ايزديده در کردستان است. در اينجا بر پايه برخى متون کههن به بررسى تأثير کيش مهر بر مسيحيت غربى مى‌پردازيم:

اورشليم که بيت المقدس است. عيسى در شب پلدا به دنيا آمد.

– به صاحب دولتی پیوند اگر نامی همی جوینی

که از یک چاکری عیسی چنان معروف شد پلدا (سنایی)

–ایزد دادار مهر و کینست نزد گوسوی

از شب قدر افریدد و از شب پلدا زانکه بنه مهرت بود تقرب مؤمن

زان که بنه کینست بود تفاخر ترسا (امیرمعزی)

– یکشنبه است از او، ز تو آیدنه
تو لیل قدر داری و او پلدا (ناصرخسرو)

– سبتم بلندنام از سخن تو گشت و شاید که دراز نامی از نام مسیح گرفت پلدا

(صِف اسفرنگی)

«پلدا» مأخوذ از سُریانی است به معنی میلاد غربی. چون شبپلدا را یا میلاد مسیح تطبیق می‌کرده‌اند، از این رو بدین نام نامیده‌اند. او جشن میلاد مسیح که در ۲۵ دسامبر تثبیت شده، طبق تحقیق محققان در اصل جشن ظهور میترا (مهر) بود که مسیحیان در قرن چهارم میلادی آن را روز تولد عیسی قرار دادند.»

بیسن مسیح (به نقل از انجیل) و میترا و مسیحیت و میترائیسم به

قداری شباهت وجود دارد که برخی مسیحیت را تداوم همان آیین مهرپرستی می‌دانند. «مهر» ایزد فروغ و روشنایی و یکی از بزرگترین ایزدان در اساطیر کهن هند و ایرانی است و ستایش او در اساطیر و آیینهای دینی هند و ایرانی جای والایی داشته و بعدها کیشی جداگانه به نام مهر آیینی یا «میترائیسم» از آن پدید آمده و در بخش بزرگی از آسیا و اروپا گسترش یافت. بسیاری از نهادهای مذهبی مسیحیان اقباسی است از بنیادهای مهرآیینی و بازمانده «مهرابه» های کهن را در زیر بسیاری از کلیساها تا به امروز می توان یافت.»

در اینجا به ذکر باره‌ای از شبانهای مهر و مسیح می‌پردازیم: در آیین میترائیسم روز ۲۵ دسامبر به عنوان روز تولد خدا جشن گرفته می‌شود.۱ مهریها معتقد بودند که میتره از دل سنگی زاده شد و در وقت تولدش چند چوپان حضور داشتند. مسیح نیز به روایت انجیل در طوله و روز ۲۵ دسامبر به دنیا آمد و فرشته خداوند این مژده را همان شب به‌چند چوپان داد. (لوقا:۴/۲۱)

میتره از مادری بارگه متولد شد و در س‌رودی به افتخار این تولد آمده است: «بارکرای زاییده‌ام است... برای شما نجات‌بخش متولد شد.» مسیح نیز از مادری بارگه به دنیا آمد و فرشته‌ای مژده داد: «امروز برای شما نجات‌بخش متولد شد.»

میتره مدتی را در کره خاکی به سر آورد و پس از شکار کردن گاوی، دوره‌اقمش به انتها رسید و به آسمان عروج کرد. مسیح (در انجیل): برۀ خداوند(نیز به‌عنوان فدیه گناهان بشر، پس از قربانی شدن به آسمان عروج کرد.

در برخی تصاویر متعلق به مذهب مهر، در صیاقی که شب آخر حضور میتره به افتخار او برپا شد، علاوه بر دو خدمتگزار، هشت نوجوان دیگر هم حضور دارند که مجموعه‌آدو از نفر می‌شوند.برابر با تعدادحواریان حضرت مسیح آن در شام آخر.

میتره آن گاو را ذبح کرد تا پیرانش بتوانند گوشتش را بخورند و خویش را بنوشند؛ همان گونه مسیح «نیز به روایت انجیل در شام آخران و شرباش را تقسیم کرد و گفت: «این را بخورید که گوشت من است و این را بیاشامید که خون من است.»

مهریها معتقد بودند که مصرف گوشت و خون گاو حیات تازه‌ای به فرد می‌بخشد و نه تنها نیروی جسمانی را افزایش می‌دهد، بلکه روان را هم تصفیه می‌کنند و به‌هنگام رستاخیز در فروغ ابدی آتش مفیدی می‌گذارند. به عقیده برخی محققان میتره با قربانی گاو می‌خواست بااو وحدت عرفانی برقرار کند.

مسیحیان نیز با خوردن نان و شراب مخصوص در کلیسا، به طورنمادین گوشت و خون مسیح را می‌خورند و با او اتحاد برقرار می‌کنند.» در آخرین صیاق‌های میتره، «شسل» –ایزد خورشید– یا سلباسی قرمز حاضر بود و میتره هم جامه‌ای سرخ بر تن و کلاه‌ی ارغوانی بر سر داشت. در روایت انجیل، مسیح نیز در وقت صعود شدن، جامه‌ای سرخ به تن کرده بود.



میتره آخر سر بر گردونهٔ خورشید سوار شد و به آسمان عروج کرد* و چه بسا و آنجا «صلیب» به عنوان نماد گردونه‌خورشید، در آیین مهری و بعدها به عنوان وسیلهٔ عروج مسیح* در آیین مسیحیت مورد تقدیس و احترام قرار گرفت.

نکته آخر اینکه هنوز در نظر مسیحیان، یکشنبه روز مقدس (holiday) است که روز خورشید (sunday) نامیده‌می‌شود. در ادب فارسی نیز حضرت مسیح* پس از پرواز، به آسمان چهارم (فلک خورشید) رفت و در آنجا ساکن شد!

– به چارم آسمان، پهلوی خورشید

تسو ما را چون مسیحا داری امروز

اوحدی مراغه‌ی در وصف حضرت مریم (ع) می‌گوید:

مُهر دوشیزگی تیمه‌ا و «مَهر تابنده» در منشیه او و ماثم سرای سپهر چهارمین روح الامین به تعزیت «آفتاب» شد (عقائلی)

– خانهٔ مانی است طبع، چهره گشای بهار

نایب عیسی است ماه، رنگرز شاخسار

– خورشید کوست قبلهٔ تر سا و جفت عیسی

گفت: از ملوک چنو صغدی ندارم

– اندر صف «خورشیدپرستان» شدم اینک

زیرا که میان، سخت‌به «زَنار» بیستم

پیش تو بر سرجم، میان‌بیسته به زانر

تسا، جدا بلندند که خورشیدپرستم

– سایه خورشیدسواران طلب رنج خود و راحت یاران طلب (امیرمعزی)

– سایه خورشیدسواران طلب رنج خود و راحت یاران طلب (سنایی)

– اندر صف «خورشیدپرستان» شدم اینک

زیرا که میان، سخت‌به «زَنار» بیستم

پیش تو بر سرجم، میان‌بیسته به زانر

تسا، جدا بلندند که خورشیدپرستم

– سایه خورشیدسواران طلب رنج خود و راحت یاران طلب (امیرمعزی)

۲-۲-۲پندونده‌های کنار شاهان

از منابع غربی برمی آید که برخی شاهان ایرانی پندهایی را در کنار خود قرار می‌دادند که دائماً در مقابل دیدگان آنها باشند و یا آن‌را به‌دست نزدیکان خود می‌دادند که در مواقع لازم چون علامت بازدارنده‌ای، مانع تندیروی آنها باشد. از جمله:

۲-۲-۲-۲-۲-رحم کن تا به تو رحم شود

«ما لک و الغضب؟ اَمّا اَنْتَ یُسْر»- ارحم من فی الأرض، برحمتک من فی السَّماء» (مأورد، ۱۰۴۷: ۲۲۲ و طرطوسی، ۱۹۹۰: ۱۳۷۰)؛ ترجمه: چرا خشمتکین می‌شوی؟ تو انسانی هستی که به مرگ نزدیکی، که کسانی که روی زمین هستند، رحم کن تا آن که در آسمان است به تو رحم کند. مأوردی و طرطوسی نوشته‌اند: یکی از پادشاهان ایرانی پند را به وزیرش داد و به او گفت: هرگاه خشمتکین شدم، آن را به من ده.

ابن عبدبرز (۱۹۹۹: ۱۹۱/۲) عبارت «ارحم ترحم» را ذایل امثال بزرگ‌مهر و اکثم صیفی به گونه‌ای قرار داده که معلوم نیست از کدام یک است؛ ولی با قرینه بالا می‌توان آن را به بزرگ‌مهر نسبت داد.

۲-۲-۲-۲-۲-شواهد فارسی و غربی:

۲-۲-۲-۲-۲-رحمت کند بر آن کس که او

۲-۲-۲-۲-۲-رحمت کند بر مردم متحن

۲-۲-۲-۲-۲-عدالت بهتر از حاصلخیزی

«عدل السلطان أنفعُ للعِیَم من خصص الزمان» (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۱۳/۲)؛ ترجمه: «عدالت شاهان بهتر از حاصلخیزی و برکت روزگار است.» ابن جوزی نوشته است: عبارت بالا از مکتوبات کنار کسری بوده است.

۵-۲ تابوت

۵-۲-۲-۲-۲-۲-کم نشدن خوبی و بدی

«هر چه نیکی ورزیدیم، نزد کسی است که پاداش را کم نمی‌دهد و هر چه بدی کردیم، نزد کسی است که از کفر دادن ناتوان نیست.» ابن فقیه (۱۳۸۲: ۱۲۸) نوشته است: عبارت بالا وصیت انوشروان است که بر پیشانی تابوتش نوشته بودند. (همچنین نک: حمزه،صفهائی، ۱۳۴۰: ۴۱، مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۷۰؛ وافظ کاشفی، ۱۳۷۰: ۱۷۵ و فروزنی، ۱۳۳۳: ۸۹)؛ ترجمه غربی عبارت بالا در همین مقاله (سنگ قبر) آمده است.

۵-۲-۲-۲-۲-۲-بی ارزشی دنیا

«این جهان هیچ چیز نیست و درنگ‌ید بدین تن که چندین اموال دنیا جمع کرده و چگونه دستم بازداشت و جهان را آبادان کرد و آخر کار، مرگ، تن وی را خراب کرد.» (ابن فقیه، ۱۳۱۷: ۱۰۸، وصیت انوشروان بر تابوت)، این سخنان شباهت به پندهای بهرام در بخش (سنگ قبر) دارد. اسدی طوسی در گر ساسنیانه، حکمت‌هایی را از روی تابوت زرین سیامک به شعر درآورده است. (برای اطلاع از این پندها، نک: اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۱۷۸-۱۸۲)

۶-۲ تاج

۶-۲-۲-۲-۲-۲-تاج‌یاداری دنیا

چه سالهای فراوان و عمرهای دراز

که خلق بر سر ما بر زمین بخواهد رفت

چنان که دست به دست آمده‌ست ما را

به دستهای دگر همچان بخواهد رفت

سعدی (۱۳۳۸: ۱۲۰)

سعدی دو بیت بالا را از نوشته‌های تاج یکیسرو نقل کرده است. حمدالله مستوفی (۱۳۳۳: ۱۱۸-۱۲۰) نزدیک به ۱۰ پند حکیمانه را از تاج انوشروان نقل کرده است. سعید نفیسی ۱۰ پند مفصل را که بر تاج انوشروان نوشته شده بود، به تفصیل آورده است. (برای اطلاع از این پندها، نک: نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۳۳-۶۳۷) خاقانی در بیت زیر اشاره به پندهای تاج انوشروان کرده است:

بس پند که بود آنکه بر تاج سرش پیدا

صد پند تو است اکنون در مغز سرش پنهان

خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۶۹)

یکی از پندهای تاج انوشروان که نویسندگان عرب بازگفته‌اند، این پند نغز و زیباست: «آن مَه که آن مَه، نه آن به که آن مه»، (نقل از کزازی، ۱۳۷۶: ۱۶۱، نیز نک: سبزیان پور، نکناهی، ۱۳۳۸: ۲۵؛ زاکانی، ۱۹۹۹: ۳۱۷) عبید زاکانی در ابتدای رساله صندبنه می‌گوید: «از پندهای بسیار استفاده کرده‌ام علی‌الخصوص... بدین‌نامه عاقلانه خبرود کامکار عادل انوشروان بن کسری که بر تاج مرعشش نبشته بود.»

۷-۲ تخت

۷-۲-۲-۲-۲-۲-واپسنگی دولت و مردم به یکدیگر

ابن الجوزی نوشته است: بر تخت کسری نوشته شده بود: «الدِّینُ لا یَنفَعُ الا بِالْمَلِكِ، وَالْمَلِکُ لا یَنفَعُ الا بِالرَّجَالِ، لا یُثْقِنُ الا بِالْأَسْأَلِ، وَالْمَالُ لا یُجِیءُ الا بِالعَمَالِ» و بالعارة لا تَنفَعُ الا بِالْعَدْلِ. (ابن جوزی، ۱۳۱۲: ۱۱۳/۲)؛ ترجمه: دین چیز یا مملکت، حکومت چیز یا مردم، مردم جز با مال کامل نمی‌شوند و مال و ثروت جز با آبادانی به دست نمی‌آید و آبادانی جز با عدالت ایجاد نمی‌شود. (نیز نک: تنفه، ۱۳۸۱: ۵۸)

مطلب بالا در عهد اردشیر به شکل زیر آمده است: «لا مُلْکَ الا بِرِجال، ولا رِجالَ الا بِمال، ولا مالَ الا بِعَمالِه، ولا عَمالَه الا بِعَدل. (طرطوسی، ۱۳۴۱: ۳۳)؛ ترجمه: حکومت، بدون مردم، بدون مردم مال، مال بدون آبادانی و آبادانی بدون عدالت ممکن نیست.

ابن مضمون در اشعاره نوشته است: بر تخت کسری نوشته شده بود: «اذا وُلِّیتَ فاعلم ما تلِیْه بعد ذلک فالاماره بالعَمالِه» (بسنی، ۱۹۸۰: ۲۵۵، برای برد اطلاع نک: مرسی الخولی، ۱۹۸۰: ۱۳۸)

چو خشوند داری جهان را به داد

توانگر بمانی و از داد، شاد

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۷۰: ۱۷۵)

۸-۲ چادر و خرگاه

۸-۲-۲-۲-۲-۲-نیکی به بدان

۸-۲-۲-۲-۲-۲-ایزد قتل‌ها را

۸-۲-۲-۲-۲-۲-فریدون گفت نشان چین را

۸-۲-۲-۲-۲-۲-که پیرامون خرگاهش بدوژند:

بدان را نیک داری مرد هنشایر

که نیکان خود بزرگ و نیک‌روژند

(سعدی، ۱۳۳۸: ۱۰۲)

۹-۲ دروازه شهرها

۹-۲-۲-۲-۲-۲-حافظ (۱۹۹۹: ۵) در المحاسن و الاضداد از سخنان حکیمانه‌ای سخن می‌گوید که بر دروازه سمرقند نوشته شده بود.

۱۰-۲-۲-۲-۲-۲-واظف کاشفی، ۴ پند زیر را از اندرزهای مکتوب بر دستار انوشروان دانسته است: «۱- نیکی که بزدان کرد، از من چه کوشش؟ ۲- زندگی که نبشته بر من، چه کوشش؟ ۳- نیکی که نه‌جاوید بر من، چه راضی؟ ۴- که شاید بدیدارم، دانست.» (واظف کاشفی، ۱۷۵ص، نقل از مرزبان راد، ۲۵۳۳: ۸۴)

۱۱-۲ دیوار

عصرالمعالی (۱۳۶۶: ۵۰) می‌گوید: «در اخبار خوانده‌ام که مأمون بر گور انوشروان حاضر شد و از دخمه‌ای که انوشروان در آن دفن شده بود، نوشته‌ای به خط طلا بر دیوار یافت که در قسمتی از آن آمده بود: اکنون چون عاجزی آمده، هیچ چاره ندانستم جزین که این سخنان برین دیوار نبشتم و اگر وقتی به زیارت من کنی بسیار، این لفظها بخواند و بداند، او نیز از من محروم نمانده باشد، این سخنها و پندهای من پای مردم آن کس باشد و آن پندها این است که نبشته آمده‌ست:

صاحب قابوسنامه پس از نقل این مطلب، این پندها را در ۴ فقره نقل کرده است: «فره‌روانی نیز این داستان را به تفصیل نقل کرده است. (۱۳۵۲: ۹۱-۹۲)

ابن مسکویه (بی تا: ۴۶) نوشته است: عادت ایرانیان قدیم اینست بود که بر دیوار مجال‌نشنان این چهار جمله را بنویسند:

۱۱-۲-۲-۲-۲-خشونت و نرمش

ایران شناسی

۱-۲-۲-۳-۳-۳-خوراک حلال و کمک به نیازمندان

«اینهأ عامه‌ام من آکله‌من حلهٔ، وعادای علی ذوی الحاجه من فضله» (مسعودی، ۱۰۴۰: ۲۹۷/۱)؛ ترجمه: گوارا بساد خوراک آن کس که از راه حلال به دست آورد و افزودنی آن را را به نیازمندان بخشد.

۱۵-۲ سنگ قبر

۱۵-۲-۱-۱-۱-۱-ارزش سخاوت

نبشته‌ست بر گور بهرام گور

۱۵-۲-۳-۳-۳-دست گرم به زبازی زور

(سعدی، ۱۳۳۷: ۳۳۷)

۲-۱۵-۲-۱-۲-۱-۲-پاداش و مکافات اعمال

انوشروان در آستانه مرگ دستور داد بر سنگ قبرش بنویسند: «ما قدّمناه من خیر فعند من یُحسِن الثواب وما کسبناه من شر فعند من یُعجزُ عن العقاب.» (تعاللی، بی تا: ۵۷؛ زمخشری، ۱۴۱۲: ۹۲/۲)؛ ترجمه: «کارهای نیکی که کردم نزد کسی است که به نیکی پاداش می‌دهد و بدیهایی ما در نزد کسی محفوظ است که از عقوبت ناتوان نیست.» نیز نک: مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۷/۱)، برای اطلاع از بیش از ۱۰۰ نمونه عربی

۲-۱۵-۲-۱-۲-۱-۲-پاداش و مکافات اعمال

انوشروان در آستانه مرگ دستور داد بر سنگ قبرش بنویسند: «ما قدّمناه من خیر فعند من یُحسِن الثواب وما کسبناه من شر فعند من یُعجزُ عن العقاب.» (تعاللی، بی تا: ۵۷؛ زمخشری، ۱۴۱۲: ۹۲/۲)؛ ترجمه: «کارهای نیکی که کردم نزد کسی است که به نیکی پاداش می‌دهد و بدیهایی ما در نزد کسی محفوظ است که از عقوبت ناتوان نیست.» نیز نک: مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۷/۱)، برای اطلاع از بیش از ۱۰۰ نمونه عربی

پندهای ایرانیان باستان

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

بخش دوم و پائینی

<



۲۰۳

فرهنگ

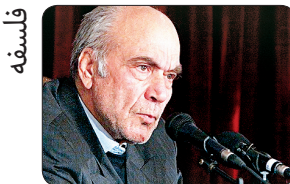
چهارشنبه ۳ دی ۱۳۹۳ / ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات / سال هشتاد و نهم - شماره ۲۶۰۴۹

۵۰۴



نوشتاری به قلم دکتر ریاحی
پایان هرج و مرج

۳



تاریخ فلسفه از نگاهی دیگر
فارابی و فلسفه

۷



نگارش دکتر منصوره اتحادیه
زندگانی نجم السلطنه

۵۰۴



خاطره مرحوم لرزاده
سنگفرش کاخ مرمر

۲



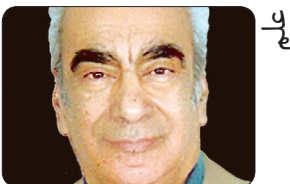
در شناخت شمس تبریزی
خلق و خوی شمس

۳

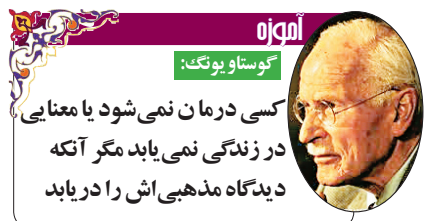


دکتر حسن انوری
یادی از استاد

۷



نوشته جان دسموند برنال
میراث علمی اسلامی



کسی درمان نمی شود یا معنایی
در زندگی نمی یابد مگر آنکه
دیدگاه مذهبی اش را در یابد



خلوت از دست رفته

اگر به آن چیزی که در فلسفه های کلاسیک و از جمله فلسفه اسلامی به عنوان مراتب عقل بیان می شود، توجه داشته باشیم، موضوعی که می گوئیم برای ما نشان دهنده دو مرتبه از عقل یا ذهن خواهد بود: ذهن عملی یا حین انجسام کار و مواجهه های گوناگون و ذهنی که از خودش فاصله می گیرد و از بیرون به خودش نگاه می کند.

در اینکه ذهن، جدای از فعلیت های مستقیم خودش که به صورت مرتبه و همیشه و پیوسته و بی هیچ توقفی، همواره نسبت به خودش و فعالیت های خودش می نگرند و میزان و نوع فعلیت های خودش را مورد نظارت قرار می دهد و می سنجد، نمی توان شک کرد.

غالب انسانها این نکته را تجربه کرده اند و می پذیرند که ذهنشان ساحتی غیر از میدان های روزمره هم دارد و آن ساحت، در تفکرات شخصی تجلی می کند که بخشی از آن تفکرات به خود ذهن مربوط است. مقصود از اشاره به این مسئله با این درجه و زاویه، این است که بگوئیم: اگر روایت ذهن حقیقت داشته باشد و اگر این روایت ممکن باشد، با همین بخش از ذهن که گفتیم قابل انجام یا روایت و بازگویی است.

حال اگر انسان امروزی و ذهن امروزی را در برابر بگذاریم و فعالیت های درونی و بیرونی آن را مورد اشاره و اشعار قرار دهیم، در حقیقت ما ذهن را روایت کرده ایم. در این روایت آنچه مهم است، گستردگی غیر قابل توصیف عملکرد ذهن امروزی است که به هیچ عنوان قابل مقایسه با ذهن های گذشته نیست.

واقعیت این است که ذهن امروزی، به لحاظ چالش، درگیری، ارتباط، مواجهه و نسبت، در شرایطی بسیار متفاوت به سر می برد، چرا که عوامل گوناگونی دست به دست هم داده است که درگیری و تماس و مواجهه ذهن جدید، به طرز سرسام آوری بالا برود، تا به آن حد که تقریباً نمی توان لحظه ای را برای این ذهن، خالی از رد و قبول و نفی و اثبات و فعل و انفعال یافت.

مشاهدات همه روزه ما نشان می دهد که ورودی های ذهن افزایش توصیف ناپذیری پیدا کرده است، تا به آن حد که نمی توان چیزی را یافت که در شرایط فعلی، ذهن از کنار آن عبور کند و نسبت به آن علی السویه یا بی طرف باشد.

اگر بخواهیم سخن را اندکی، حوزه عینیت نزدیک کنیم، می توانیم شخص میانسانی را در نظر بگیریم، از طبقه متوسط که یک روز از زندگی کاری او، در ارتباط با انبوهی از مسائل کوچک و بزرگ می گذرد، از سردی و گرمی هوا تا نوع لباس پوشیدن و خوردن غذا و رفتن به بیرون از خانه تا کوچه و خیابان و ترافیک و صداهای مهیبی که از حرکت همزمان خود و هوا و موتور سیکل ها وارد گوش می شود تا آلودگی های انسانی در خیابان و شهر، تا موضوع چراغ قرمز و چراغ سبز و وسایط نقلیه یا نوع آمد و رفت اشخاص و چهره های آنها و تند و کند حرکتشان و میزان خودنمایی تراکت های تبلیغاتی مغازه ها و فروشگاه ها و آنچه که در خیابان به صورت گوناگون با فونت های گوناگون به چشم می خورد تا رسیدن به مقصد یا محیط کار و آنگاه مسائل مربوط به کار و همکار و رئیس و مرئوس و مراجعه کنندگان و روابط بیرون از کار، که ممکن است با تلفن های عادی یا غیر عادی یا ملاحظات ای خواسته یا ناخواسته انجام شود و به قول قدما: هلم جر! انکار نمی کنیم که بخش هایی از این مسائلی که امروزه در زندگی انسان معاصر وجود دارد و ذهن معاصر با آن مرتبط است، در گذشته هم بوده و همزاد زندگی است. روزگاری را نمی شناسیم که انسان در آن مسائل مربوط به خود و زندگی اش را نداشته باشد، اما آنچه ذهن امروزی با آن درگیر است، هم متفاوت است، هم گسترده و فزون از حد. ذهن امروزی، به جهت ارتباط با مسائلی که عدد آنها از شماره بیرون است، فضای تنفسی ندارد و مجاری خلوت و تأمل خود را از دست داده است.

زندگی و آثار سعید نفیسی

آوازی از دل

نمی خواهد دلی را بیازارد. ناچار باید به تعجیل بکوشد و بسیار بکوشد تا حاجت اهل توقع را روا کند.

در همه کارها تند و شتابنده است. کوچه و خیابان را هم به تنهایی می نورد. از تعارف می پرهیزد. با سلامی دیدار را آغاز می کند و در بدرود هم به کلامی گفتگو را پایان می دهد.

زوده دوستی دل می بندد. دیر از دوستی دست می کشد. اما از آن کسان که بریده و بادوستان ریمیده و دشمنان خویش به سختی می جنگد. در این حال به هیچ چیز نمی نگرند. و یاد گذشته هم مفید فایده نمی باشد. خاطره دوستی ها برایش زنده می شود اما افسوس که بی تأثیر است. دیگر باید کار را به جنگ یکسره کند.

سالیانی است که او مرد سخن و فرهنگ است. در دوره [رضاشاه] پهلوی از ناموران جهان ادب بود. از جمله جماعتی بود که فرهنگ و ادب به دستشان می گشت. صاحب رأی و نظر و در دانشگاه و فرهنگستان عضوی مؤثر بود.

او هیچ گاه از نشستن و خواندن فارغ نماند و هیچ گاه از تألیف و ترجمه و تصحیح کتاب دست نشست. دوران کار علمی او از سال ۱۳۰۰ آغاز می شود. و هم اکنون نیز ادامه دارد. اینک از استادان برانده دانشگاه است. مردی است که جوامع علمی اروپا او را می شناسند و به او ارزش می نهند.

ادامه در صفحه ۶

او داستان «آوازی که از دل نمی آید» را نوشت. اما آواز من که به پاس گذشت پنجاه و هفتمین بهار عمر او است، از دل می آید.

ایرج افشار

آشنایی با او زود میسر است، و به سادگی دل در مهر او می توان بست. شیرین سخن است و هم صحبت خود را از گفتارهای ملیح خویش لذت می بخشد.

او زمان را در میان کتاب ها از دست می دهد و با آن ها با هم با به شام می رساند. از دیدار یاران خود سخت خوشنود می شود. محضرش هیچ گاه سرد و ناراحت نیست. از هر دری می گوید و بسیار می خندد. از طعنه بر کار جهان زدن باکی ندارد.

شناسایی او زود میسر نیست و به سادگی به کمال خلق و علم او پی نمی توان برد. بیننده به یک بار او را نمی شناسد. هر کس مدت ها با او نشست و سال ها با قلم او هم آواز نبوده باشد نمی داند که در اندرون جسم نحیف او چه نهفته است.

او هیچ گاه چشم داشت به تعلقات دنیا ندارد. در خانه ای پی گسسته می نشیند، چون می داند که اگر به کاخی هم در می نشست به جز این نبود. باید دانست که قدر و منزلت به چیزی دیگر بستگی دارد، به دانش و بینش او.

در کاری که به عهده او تعلق می گیرد سخت شتاب می ورزد. کوشش دارد که کار را زود به پایان برد.

رابیندرانات تاگور

دیدار شاعر

معروفترین چهره ادبیات نوین هند یعنی رابیندرانات تاگور (برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۱۳) نویسنده بزرگ بنگالی، مسافری خستگی ناپذیر و نویسنده ای پرکار بود. او در نیمه دوم زندگی خود بارها از انگلستان و ایالات متحده دیدار کرد، به اروپا و آسیا رفت، با نویسندگان و پژوهندگان آشنا شد، درباره تمدن هند به سخنرانی پرداخت، برای پیوند دادن شرق و غرب کوشید و اعتقادات خود درباره همگانی بودن فرهنگها را گسترش داد. تاگور در ۱۹۱۲ در انگلستان به سر می برد و طی این دیدار از آن سرزمین ویلیام باتلر ییتز، شاعر و نمایشنامه نویس ایرلندی، ترجمه انگلیسی

معروفترین مجموعه او گیتانجالی «آوا» پیشکش» ۱۹۱۰ را برای او و گروهی از نویسندگان غربی خواند. تاگور بخشی از تابستان سال ۱۹۱۲ را در خانه کشیشی از اهالی استافور شایر گذراند.

با ساعت او اکنون ساعت هفت بود:



ادامه در صفحه ۲



نگاه

احمد فرشباغیان صافی

می دانیم که در بعضی از آثار و نوشته‌ها، شمس را بداخلاق و تندخو گفته‌اند: «مخالفان وی می گفتند: گفتارش با خیانت، شرارت و نفرت و کبر و حسد، عجین یا قرین است» (تدین، ۱۳۸۹، ص: ۱۲). باز: «فرزند کهن مولوی که از آمدن مهمان مرموز خشمگین و از فرط خشم دندانهایش را بهم می فشرد، در محافل مختلف صلا در داده بود که شمس متکبر، خودخواه و خودپرست و بلندپرواز آواره‌ای است که از مشاهده برتری علمی دیگران رنج می برد، تندخو و بداخلاق است، گرایش‌های مذهبی ندارد» (همان، ص: ۱۳).

بعضی هم چنین نوشته‌اند: «اما آنچه در این مقاله مد نظر است، آن است که پیشتر، کمتر به توجه شده است. یعنی تأثیر شمس‌الدین تندخو و بدزبان در زشت‌گویی مولانا» (مجموعه مقالات همایش بزرگداشت شمس تبریزی، سعید لیان، ص: ۷۸۹). ظاهر آرد پای بعضی از این تهمت‌ها را در مقالات هم، می توان دید:

«ما را بیرون کردی، دوش بود، گفتی که مریدان می گویند که بر ما تکبر می کنند، و در نمی آمیزد و طمع می کند.» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۷۷۴)

و: «گفتند مولانا از دنیا فارغ است و مولانا شمس‌الدین تبریزی فارغ نیست از دنیا» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۱۰۰)

همچنین: «بسیاری از بزرگان، از این سست شدند از من، که او خود دریند سیم بوده است.» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۲۸۷)

جای دیگر: «همه‌تان مجرمید گفته‌اید: که مولانا را این هست که از دنیا فارغ است، و مولانا شمس‌الدین تبریزی جمع می کند، زهی مواخذه که هست، و زهی حرمان» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۷۹)

شمس در مقالات، اکثر این تهمت‌ها را، جواب گفته است:

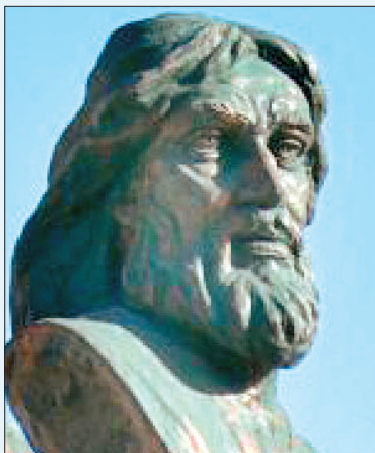
«آنچه پیش خلق مرغوبترین چیزهاست از

آرزووانه‌ها، پیش من فرخ‌ترین و مکروه‌ترین است
الاجت نیاز کسی و سعادت کسی، سر فرو می آرم»
(شمس، ۱۳۸۴، ص: ۲۷۳)

و: «ما را هیچ طمع‌ی جایی نبود، الا نیاز نیازمندان، انما الصدقات للفقراء الا نیاز، صورت تنها، نی، الا صورت و معنی» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۱۰۱)

نیز: «اما دنیاوی، مولانا می داند که در این شهر بزرگی هست که در آرزوی دیدن ماست، که هم امروز

خلق و خوی شمس



شمس تبریزی

تا شب اگر برو حکم کنم چندان ز راز او به من برسد که توانگرترین شما راست که در این مجلس نشسته‌اید. اکنون چون طمع علم نباشد، و طمع معرفت نه، و طمع دنیاوی نه، هر چه بر شما فرض کنم جهت مصلحت شما باشد» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۳۲۶)

اینک پاسخ دیگر: «آن که دعوی محبت می کند از میان جان، یکی در مش بخواهی، عقلش برود، خیالش برود، سر و پای، گم کند. امتحان کردم تا خود را دیدند، تشنیع بر آوردند که این شخص همه معتقدان را سرد کرد، او نکرد غیر اله است، بر این وجود.» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۳۰۶)

و یا: «از بهر تفهیمشان سخن مکرر می کردم، طعن زدند که از بی مایگی سخن مکرر می کند. گفتیم: بی مایگی شماست، این سخن من، نیک است و مشکل، اگر صد بار بگویم، هر باری معنی دیگر فهم شود و آن معنی اصل، همچنان بکر باشد» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۱۶۸)

اما درباره تندخویی شمس، باید گفت که اتفاقاً هر از گاهی نشانه‌هایی هم از آن در مقالات، به چشم می خورد: وقتی خواجه ثروتمندی شمس را که بیکار است می خواهد به کار دعوت کند با شفت و مهر بانی از وی می پرسد:

اینجا چه استاده‌ای؟ بی درنگ باران خشم شمس

بر سر روی می بارد: «تو راه را به قباله گرفته‌ای؟ اگر شهر و راه را به قباله گرفته‌ای مرا بگوی» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۲۷۹).

جای دیگر خود گوید: آن وقت که تند باشم که نخوت درویشی در سرم آید، مهارم را هرگز کسی نگیرد» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۲۴۵)

«من سخت متواضع باشم با نیازمندان صادق، اما با نخوت و متکبر باشم با دیگران» (شمس، ۱۳۸۴،

گفت که مولانا همه لطف است و مولانا شمس‌الدین را، هم صفت لطف است و هم صفت قهر است، آن فلان گفت که: همه خود، همچنین اند، و آنگه آمد تأویل می کند و عذر می خواهد که غرض من رد سخن او بود نه نقصان شما»

اینکه عکس‌العمل تند و تلخ شمس: «ای ابله! چون سخن من می رفت چون تأویل کنی؟ و چه عذر توانی گفتن؟ او مرا موصوف می کرد به اوصاف خدا، که هم قهر دارد و هم لطف، آن سخن او نبود و قرآن نبود و احادیث نبود، آن سخن من بود که بر زبان او می رفت. ترا چون رسد که گویی که همه را، هست؟ قهر و لطفی که به من منسوب کنند، همه را چون باشد؟» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۷۳)

جای دیگر بر سر طرف آتش می بارد: «آن یکی آغاز کرد: و لقد کرمانی آدم و حملناهم فی البر و فی البحر. از دهانم بجست که خاموش! ترا از این آیت نصیب‌ای نیست، حملنا فی البر کجا و تو کجا؟ خواست که سؤال کند، گفتم: ترا بر من چه سؤال رسد؟ چه اعتراض رسد؟ من مرید نگیرم. مرا بسیار در پیچ کردند که مرید شوم و خرقة بده، گریختم. در عقیم آمدند منزلی، و آنچه آوردند آنجا ریختند، و فایده نبود، و رفتم.

من مرید نگیرم. من شیخ می گیرم، آنگاه نه هر شیخ، شیخ کامل.» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۲۲۶)

شمس جایی گفته است که: «بلای من از زبان من است» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۲۷۹)

خودش اذعان دارد بر این که بعضی‌ها او را بی ادب گفته‌اند: «بی ادب است شمس، بی ادب ایشانند، بی ادبی ایشان می کنند و می گویند که: بی ادب است» (شمس، ۱۳۸۹، ص: ۱۶۶).

همچنین در گسسته پاره‌ها: «بی ادب است، شمس چگونه بی ادب باشد که در طفولیت بر آن بزرگ، دست درو می‌مالیده‌اند که بزرگ کسی است. اکنون، چندین سال گذشت، بی ادب ایشانند. بی ادبی می کنند و می گویند که بی ادب است.» (شمس، ۱۳۸۴، ص: ۳۶۹)

ادامه دارد

ص: ۲۷۵)

استاد بزرگوار دکتر زرین کوب هم به نارضایی اطرافیان شمس از اخلاق و اشاره‌گذاری دارند: «شمس در بین اکثر یاران مولانا آشنی بود که تا خاموش نمی شد هیچ خاطری احساس ایمنی نمی کرد. اقوال او یاران را به انکار و امی داشت، احوال او نزد ایشان با سوء ظن تلقی می شد» (زرین کوب، پله پله تا خدا، ص: ۱۴۱)

گاهی تندی و بد زبانی‌ش چنین گل می کرد: «یکی

برگشت در حالی که در دست مثل کشی که از سفری طولانی و مخاطره‌آمیز بازگشته باشد از لحاظ جسمی و روحی احساس خستگی می کرد.

ماه اوت و اوج تابستان انگلستان است؛ شهر یها دلشان می خواهد به خارج شهر بروند. مردم به پارک‌ها و صحراها هجوم می‌برند؛ تا چند ساعتی فرصت می‌یابند به بیرون شهر می‌زنند. برای همرنگ شدن با جماعت ما هم راه افتادیم.

وقتی به خانه کشیش رسیدیم میزبان ما را به اتاق گرمی می‌برد که در آن آتش می‌سوخت. آنجا کشیش نشینی تازه ساز بود نه قدیمی؛ باغ و باغچه‌اش نیز تازه بود، شاید هم خودشان سبز و خرمش ساخته بودند. دسته‌هایی از گل‌های رنگارنگ حاشیه چمن را پر کرده بود. من هرگز گل و گیاهی چنان فراوان و تازه ندیده بودم. تا آدم به چشم خود نبیند نمی‌تواند باور کند که سبزه و گیاه تا چه حد می‌تواند سبز و انبوه باشد.

اتاق‌های خانه تمیز و مرتب بود و کتابخانه پر از کتاب‌هایی درباره بسیاری از موضوعات؛ ذره‌ای بی‌نظمی به چشم نمی‌خورد. اثاث، تزئینات و آسایش خانه به نسبت آنچه ما در کشورمان داریم بسیار بهتر بود؛ هر شیء با دقتی فراوان تمیز و پاکیزه شده بود. این مردمان خلختگی را ابتدا تحمل نمی‌کنند.

در حوالی عصر میزبان ما آقای او-ترم ما را به گردش بر؛ باران بند آمده بود، اما برها هنوز مترکم بودند. از همه سو سبزه‌زاران انبوه و موج گسترده بود که با پرچین‌های کوتاه از یکدیگر سوا شده بودند. این چشم‌انداز طبیعی گرچه بر پستی و بلندبها قرار داشت ولی در هیچ جا اثری از سختی و صلابت تپه و ماهور دیده نمی‌شد؛ خزّمی زمین دارای یک هماهنگی زیبا بود.

در حین گردش آقای او-ترم با آشنایی روبرو شد و درباره کاری با او سخن گفت. من دریافتیم که یک مجمع شهری به این منظور برپاگشته است تا کشاورزان

اما این دستورات خیلی زود خنثی شد، زیرا با خود اندیشید در حالی که انسان می‌تواند در صندلی بنشیند و با شکوه تمام به سیر و سیاحت بپردازد بلند شدن و در راه افتادن چه سودی در بر خواهد داشت. مگر او در لندن نبود و بو، هوا، شهر و ندان، غذا و حتی کار و چنگال‌های آنجا دم دستش نبودند؟ آیا او جز اینها در آنجا چه می‌خواست؟ و آیا رفتن بدانجا بجز تکرار یأس قبلی در مورد هلند چه چیزی برایش داشت؟

اکنون به اندازه کافی برایش وقت مانده بود که خود را به ایستگاه برساند، اما در او احساس بی‌میلی شدیدی نسبت به سفر و علاقه زیادی به باقی ماندن در جای خود پیدا شده بود و هر لحظه بیشتر می‌شد. غرق در تفکرات خود بود و به گذاشتن دقایق توجهی نمی‌کرد.

با خود گفت: «اگر رفته بودم اکنون می‌بایست با عجله از بین جمعیت می‌گذشتم و باربرها را برای حمل چمدانهایم به دنبال می‌کشاندم. واقعا که چه کار خسته‌کننده‌ای بود!»

سپس بار دیگر به خود گفت: «فکرش را بکن که من تمام آنچه را که می‌خواستم ببینم و احساس کنم دیده و احساس کرده‌ام. از وقتی که از خانه‌ام «خارج» شده‌ام غرق در زندگی انگلیسی بوده‌ام و واقعا دیوانگی است که آدم اینهمه تجربیات فراموش نشدنی را با ترک مسخره مکان خود و رفتن به جای دیگر خراب کند.

بنابراین من باید دچار نوعی بیماری روانی شده باشم که بخواهم تمام عقاید خودم را انکار کرده، تصورات همواره خام خود را کنار بگذارم و همچون یک آدم ساده لوح به این نتیجه برسم که مسافرت کردن به خارج ضروری و جالب است.»

به ساعتش نگاه کرد و گفت: «وقت آن است که به خانه بروم.» این دفعه دیگر هر طور بود روی پا بلند شد، از رستوران بیرون آمد و به راننده تاکسی گفت که او را به گاردوسیو ببرد. از آنجا نیز همراه با چمدانها، ساکها، صندوقها، قالیچه‌ها، چتر و عصایش به فونتنی

ادامه از صفحه اول
آنها داشتند با ولع تمام استیکهای داغ درست شده از رازن گوساله را که ورقه‌ای از سس قارچ روی آنها مالیده شده بود می‌بلعدند.

خوش اشتباهی و سرخوشی این زنان ناگهان اشتباهی را که او مدت‌ها قبل از دست داده بود به او بازگرداند ابتدا یک پرس سوپ غلیظ و پرچرب دم گاو نر سفارش داد؛ سپس صورت انواع ماهی‌ها را چک کرد و یک ماهی روغن دودی سفارش داد که آن هم حسابی بهش چسبید؛ آنگاه در حالی که هنوز تحت تأثیر لمباندن آن جماعت قرار

داشت، پرس بزرگی از گوشت سرخ کرده را همراه با مقداری سیب‌زمینی خورد و به دنبالش چند قوطی نوشابه خوش طعم را مزه مزه کنان پائین داد.

در تمام دوران صندلی نشینی‌اش تنها به دیدن دو کشور علاقه‌مند شده بود: هلند و انگلستان. و سوسه‌اولی را نتوانسته بود سرکوب کند و در یک روز خوب پاریس را به قصد هلند ترک کرده و شهرهای هلند را یکی پس از دیگری دیده بود. این سفر در مجموع او را مأیوس کرده بود، زیرا تصورش از هلند از طریق نقاشیهای تیرس، یان استن و رامبراند شکل گرفته بود.

در حالی که هنوز در اندیشه این ارضانشدگی بود یک بار دیگر به ساعتش نگاه کرد: فقط ده دقیقه به حرکت قطار باقی مانده بود.

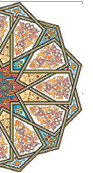
با خود گفت: «الان دیگر وقت آن است که صورت حساب را بپردازم و بروم. یالا پاشو راه بیفت!»

چند نکته



را به احداث باغچه‌هایی برای خودشان ترغیب کند؛ چند روز پیش مسابقه‌ای برپا شده بود و همین فرد بیگانه نخستین جایزه گلها را برده بود. آقای او-ترم مرا به خانه برخی از مزرعه‌داران برد. هر کدام به دور کلبه و در حیاط خلوت خود باغ و باغچه‌ای داشتند، و حال و هوایی از کوشش بی‌دغدغه برای تدارک سادگی و شادمانی در همه جا بود. آنان پس از یک روز کار در مزرعه به خانه‌های خود بر می‌گشتند و در حوالی عصر به باغبانی می‌پرداختند. من فرصت دیدن شواهد بسیاری از دوستی و یاری انسانی دیدم که با خدمات و کارهای رفاهی مشترک آقای او-ترم و مردمان دهکده تحت سرپرستی‌اش، رو به شکوفایی داشت.

مذهب نهادهی ممکن است گاهی جلوی پیشرفت مردم را سد کند اما به رغم آن، معنویت مذهبی در این کشور مؤثر افتاده و در این تردیدی نیست که در اینجا کشیش ضوابط باطنی زندگی این مردمان ده نشین را به خوبی بالا برده است. در کشور ما این از وظایف برهمن‌هاست، اما چون مبنای کار آنها وازنا است، این جریان به نادیده گرفتن مسئولیت فردی انجامیده است. من اعتقاد ندارم که تمام مردان مذهبی در زندگی خود آرمان عیسی مسیح را در نظر دارند، اما آنان از بدو تولد مذهبی نبوده‌اند، و باید نسبت به جامعه احساس مسئولیت کنند. برای آنان مشکل است که شخصیت یاروش خود را فرو بکشند، و به طور کلی در پی شخصیتی ناب به منزله آرمانی مذهبی، برای خوشبختی فرامین مذهبی کلیاتی مذهبی را بر اجتماعات تدارک دیده‌اند. اما این کفایت نمی‌کند - مشکلات بشریت که گهگاه در کشور خودنمایی می‌کند نیازمند قدرت والهامی معنوی است که نهادهی شدن آن نمی‌تواند پاسخگو باشد. مرد مذهبی باید با چنین مشکلاتی در حالی روبرو شود که لحن و کلام باطنی مسیح را قلباً احساس کرده باشد و بکوشد تا او را بر جان و دل آدم‌ها بنشاند. اما این چقدر کم اتفاق می‌افتد.



چندان نمی‌شود به چه کار می‌آید و چگونه فلسفه هزار سال پیش می‌تواند ما را در راه دشوار توسعه دستگیری کند. اینجا بحث از مسائل فلسفه نیست که در مقام رد و اثبات و انکار و قبول این یا آن حکم و رأی برآیم. قضیه اینست که هر تاریخ و دوران تاریخی مبادی و اصولی دارد که رسم و راه و شیوه زندگی مردمان با آنها معین میشود. این مبادی و اصول را انبیاء الهی و متفکران اعم از حکما و فیلسوفان و شاعران می‌یابند و وضع می‌کنند و می‌آموزند. فارابی اولین فیلسوف جهان اسلام و معلم همه فیلسوفان دوره اسلامی است زیرا او مظهر و معرف عقلی بوده است که فلسفه با آن در جهان اسلام قوام یافته و جایگاه خاص پیدا کرده است. به عبارت دیگر او طرح جدیدی از خرد و تفکر را پیش آورده

روایت و در استنباط قواعد عمل و به طور کلی در آموزش و پرورش در تاریخ ما وارد شده است. اینکه فلسفه از ابتدا با مخالفت‌های بسیار مواجه بوده و در جهان اسلام نیز کسانی آن را به عنوان اندیشه بیگانه و حتی ناسازگار با شریعت مردود دانسته‌اند، با تأثیر گذارش بر فرهنگ و علوم و آراء اهل علم و عمل منافات نداشته است. این هم که طرح فلسفه و حتی لفظ آن یونانی است نمی‌تواند توجیهی برای رد و نفی فلسفه باشد به خصوص که یونانی بودن فلسفه به این معنی نیست که فلسفه اختصاص به قوم یونانی دارد و فارابی و ابن سینا و توماس آکوئینی و بیکن و دکارت نیز الفاظ و عبارات افلاطون و ارسطو را تکرار کرده‌اند فیلسوفانی که پس از بنیان‌گذاران یونانی آمدند در آثار و آراء فلسفی تأمل و تفکر کرده و چه بسا که در پرتو آنها امکان‌های زمان خود را دریافته‌اند. فارابی هم با تأمل در آثار و در تفکر اسلاف

تاریخ فلسفه از ققائمی دیگر ۳

فارابی و فلسفه

خود راهی به جمع دین و فلسفه گشود و در این راه بود که بعضی مسائل دین مثل آفرینش و توحید و وحی در فلسفه وارد شد و فلسفه را در ظاهر به علم کلام نزدیک کرد هر چند که اختلاف فلسفه و کلام در مبادی و غایات و در روش همچنان محفوظ ماند. فلسفه اسلامی حتی در زمانی که با علم کلام و عرفان جمع شده بود در مبادی و غایات و روش، استقلالش را حفظ کرد. فیلسوفان جهان اسلام راهی را که فارابی آغاز کرده بود پیمودند.

در چشم‌انداز این راه صورتی از پایان نیز هر چند به ابهام و اجمال رخ نموده بود و فیلسوفان در پی آن چشم‌انداز می‌رفتند و در راه تحقق طرح فارابی که جمع میان کلام و عرفان و فلسفه بود سعی می‌کردند. اگر فارابی را معلم ثانی و موسس فلسفه اسلامی می‌دانند و جهش اینست که او طرحی در افکنده بود که اختلاف آن را تفصیل دادند و بعضی مشکلاتش را رفع کردند و البته از مسائلی هم چشم پوشیدند یا وجهی برای تقضیل آن نیافتند. فارابی مانند استادان یونانی خود فلسفه و سیاست را از هم جدا نمی‌دانست ولی او خود به طرحی که در آن احکام شریعت، قانون و دستور زندگی است صورت عقلی بخشید. بنابراین طبیعی بود که بعد از او فلسفه مدنی در حاشیه علم نظری قرار گیرد و اهتمام فیلسوفان بیشتر مصروف منطق و مابعدالطبیعه شود. اما به هر حال فیلسوفان ما در زمان خود با رجوع به مبادی و اصول راهی برای جمع عقل و وحی و فلسفه و دین و پیوند میان نظر و عمل یافت. ما می‌توانیم از او بیاموزیم که در بنیاد کارها و سخن‌های خود و در هماهنگ ساختن شئون کشور و زندگی مردم تأمل کنیم و مخصوصاً به این درس او توجه کنیم که اولاً علوم در یک تناسب و وحدت قرار دارند و هر یک از آنها باید در جای خویش قرار گیرند و خلاصه اینکه علم و تفکر و اخلاق و سیاست و نظم و قانون زندگی از هم جدا نیستند.

از همه اینها که بگذریم اکنون هزار سال پس از زمان فارابی، او هنوز از یاد ما نرفته است. چنانکه شما دانشگاه خود را به نام او می‌نامید و یا نام او را بر بزرگترین مرکز هنری کشور خود گذاشته‌ایم. فارابی تاریخ‌ایستاده است و به پیوندگان و مسافران راه تاریخ سمت و سوی خانه خرد و فضیلت را نشان می‌دهد زیرا راهی که او نشان داده بی‌رهر و نبوده است. اما اکنون شاید دیگر از او نمی‌پرسیم که راه کدامست اما می‌توانیم از او بیاموزیم که چگونه به راهی که در آن می‌رویم و مقصدی که می‌جوئیم، فکر کنیم.



است نه اینکه آرائش حقایق برای همه زمان‌ها و همه مردمان باشد. مراد از اینکه هر فیلسوف و متفکری در زمان‌های بعد از خود راهنما و آموزگار می‌ماند و به عبارت دیگر دفتر تفکر گذشتگان همه درس تذکر است، ماندگاری متفکران به عنوان آموزگاران تفکر و تذکر و گاهی نیز همچون نشانه‌ها و علائمی در تاریخ است.

کسی که فلسفه اسلامی را فلسفه درست می‌داند این فلسفه را برای درک و دریافت حقایق مطالعه می‌کند و می‌پذیرد اما این فلسفه را با نظر دیگری هم می‌توان خواند و از آن نه صرفاً مقداری معلومات بلکه درس تذکر و تفکر آموخت. فیلسوفان از این جهت پیام‌آوران حقیقت شده‌اند که در قوام فهم و درک و اندیشه مردمان شرکت داشته‌اند. یکی از اشکال‌هایی که مخالفان فلسفه به آن وارد می‌کنند اینست که در مسائل فلسفه اختلاف‌هایی میان فیلسوفان وجود دارد و این اختلاف‌ها هرگز پایان ندارد. این اشکال در ظاهر درست است اما مهم اینست که فیلسوفان در هر دوره تاریخی اصول و مبادی مشترک داشته‌اند و این اصول و مبادی به درجات علوم رسمی و شیوه زندگی مردمان راه برده، یا تعیین بخشیده است.

حتی وقتی به تاریخ جهان اسلام که قائمه‌اش دین است نظر می‌کنیم مقام و جایگاه فلسفه را در آن (لااقل به نظر بعضی در حاشیه این تاریخ) نمی‌توانیم منکر شویم. چنان که اشاره شد اگر در این باب اختلافی باشد اینست که آیا فلسفه در متن تاریخ هزار ساله اخیر جهان اسلام بوده است یا در حاشیه آن. من بی آنکه در این باب نظر قطعی بدهم در بعضی نوشته‌های خود نشان داده‌ام که چگونه فلسفه از طریق تأثیر در علوم تفسیر و حدیث و

این خرد که در فضای جهان متجدد انتشار و سرایت یافته است در جهان توسعه نیافته و در حال توسعه چنانکه باید مورد توجه قرار نگرفته و این جهان بیشتر با آثار خرد تکنیک و کمتر با اصل آن آشنایی دارد. درست بگویم هوای تجدد بیشتر از طریق تکنولوژی در سراسر جهان انتشار یافته است.

من گاهی فکر می‌کنم که وقتی دکارت گفت که هیچ چیز مثل عقل به تساوی میان آدمیان قسمت نشده است گرچه سخن بعضی از متقدمان و مخصوصاً قول اصحاب حوزه کلامی معتزله را تکرار میکرد، سخشن مضمون تازه‌ای داشت. او به جهانی می‌اندیشید که می‌بایست با اندیشه آدمیانی که مساوی دانسته می‌شوند سازمان یابد و اداره شود. تا دوره جدید هرگز جامعه و نظامی که بنای آن بر صرف موازین خرد بشری باشد تأسیس نشده بود و این تجدد است که در آن آدمی به قول سارتر به خود واگذاشته شده است و باید زندگی خود را تدبیر کند و سامان دهد و همین جاست که سخن دکارت و راسیونالیسم او از قول اسلافش ممتاز میشود. یعنی دکارت خبر از جهانی می‌دهد که در آن خرد راهبر علم و زندگی، در فضای جهان بشری انتشار دارد و همه می‌توانند با پیش گرفتن روش صحیح از آن یکسان بهره ببرند و آن را راهنمای راه و کار خویش سازند. علم و تکنولوژی جدید از ابتدا به این خرد پیوسته بود و هنوز هم کم و بیش به آن پیوسته است و نمی‌تواند از آن جدا شود.

جهان در حال توسعه چنانکه گفته شد بیشتر با آثار خرد جدید و کمتر با عین آن آشناسند و قهراً در طلب آثار برخاست. در آنچه به جهان اسلامی ما مربوط می‌شود وقتی سخن از عقل گفته می‌شود بیشتر عقل مأثور در روایات و در فلسفه و اخلاق در نظر می‌آید و کمتر به اختلاف میان عقل دراک و معیّر با عقل سازنده توجه می‌شود. اشتباه میان عقلی که حاکم بر نظام گیتی و جهان طبیعی است (عقل افلاطون و ارسطو و فارابی و ملاصدرا) و عقلی که در طبیعت تصرف می‌کند و جهان را تغییر می‌دهد و می‌سازد (عقل دکارت و کانت و همه اخلاق‌شان) ممکن است مانع ورود در فضای جهان جدید شود. مراد این نیست که زمان عقل فارابی گذشته است و باید برای پیوستن به عقل جدید آن را رها کرد.

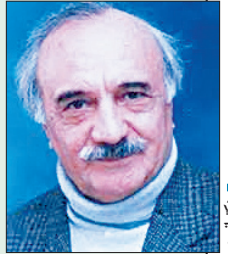
از عقل فارابی و عالم او نمی‌توان و نباید صرف نظر کرد. این هم فکری سنجیده نیست که عقل جدید را می‌توان بجای عقل جهان قدیم گذاشت و مگر ما صاحب اختیار عقول هستیم که با آنها هر چه می‌خواهیم بکنیم.

وآنکه به فرض اینکه چنین قدرتی داشته باشیم چرا باید عقلی را که مایه پیوند ما با دستگاه آفرینش و طبیعت و راهنمای اخلاق و سیاست و بطور کلی عمل است واگذاریم و عقل دیگری به جای آن برگزینیم.

آنچه اهمیت دارد درک تفاوت میان این دو عقل است که نه فقط می‌تواند ما را بسا عقل تکنیک که شرط قوام جهان جدید است آشنا کند بلکه شاید بفهماند که این عقل مطلق نیست بلکه صورتی از خرد تاریخی است که اگر مدد آن نباشد پیمودن راه توسعه دشوار می‌شود. برای درک و برخورداری از خرد تکنیک باید به وضع گذشته و اکنون خود آگاهی پیدا کرد.

برای شما و ما که به دو اعتبار هموطن فارابی هستیم، صرف نظر از اینکه وجود او و اهتمامش به کسب دانش و معرفت و صرف همه اوقات عمر در راه آموزش و تحقیق و تفکر و پدید آوردن آثار ماندگار، می‌تواند برای ما مثال و اسوه و درس باشد توجه به مضامین آثار فیلسوف هم درس آموز است. مایه درستی نمی‌دانیم این مضامین در زمانی که علم را باصفت کارسازیش می‌شناسند و به فلسفه نیز اعتنای

دکتر حسن انوری یادی از استاد

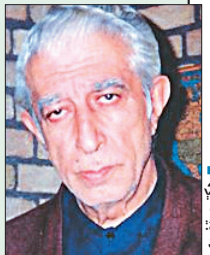


دکتر انوری

اگر دانشگاه تهران در زمینه زبان و ادبیات فارسی، چند فارغ‌التحصیل برجسته بیرون داده باشد بدون تردید یکی از آنها «دکتر منوچهر

مرتضوی» است. او استاد دانشگاه تبریز بود و کلاس هایش شاخصیتی داشت که نظیر آن کمتر تکرار شده است.

من در سال ۱۳۳۷ دانشجوی درس سخن سنجی او بودم. هر کدام از کلاس هایش یک سخنرانی تمام عیار بود. همان موقع مطلع شدیم که او شعر می‌گوید و شعرش از انسجام و طراوت خاصی برخوردار است. او در زمینه‌های گوناگون تدریس می‌کرد و در همه زمینه‌ها موفق بود. از نقد ادبی تا متون اوستایی، مقالاتش در زمینه حافظ‌شناسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز شهرت پیدا کرده بود. بعدها به صورت کتاب انتشار داد. عبارت معروف او در زمینه شناخت حافظ بارهادر مقالات حافظ‌شناسی نقل شده است.



دکتر مرتضوی

عبارت او را نقل می‌کنم: «حافظ، صوفی مکتبی و خانقاهی نیست ولی او را به طور مشروط صوفی‌ای حقیقی و عارفی روشن‌بین و روشن‌دل و وسیع‌المشرب می‌توان دانست... حافظ

نه تنها دلق پوش ریایی و صوفی شکم پرست خانقاهی و شیخ ریاکار مسند نشین نیست بلکه وسعت مشرب و ذوق رندانه خاصی که دارد، او را از صوفیان واقعی و عارفان حقیقی نیز ممتاز می‌کند و ذوق فلسفی عمیق و اندیشه متموج و جوانش، که گاهی تا مرزهای انکار و تردد و یأس و بدبینی پیش می‌رود، حتی قالب عرفان عاشقانه را نیز برای در بر گرفتن تمام جهات و جوانب اندیشه و مشرب و ذوق خاص او تنگ و نارسا می‌نماید» (مکتب حافظ، ص ۹۴).

بدین سان کتاب او در میان انبوه کتاب‌های حافظ‌شناسی امتیاز خاص خود را دارد و با آن که قریب به نیم قرن از نوشته شدن آن می‌گذرد، تازگی و طراوت خود را حفظ کرده است.

دکتر مرتضوی ناطق زبردستی نیز بود. در اوقاتی که رئیس دانشگاه بود سخنرانی او در یکی از مراسم دانشگاهی شهرت بسیار پیدا کرد. دکتر مرتضوی از جهت اخلاقی نیز انسان والاّی بود.

وقتی نیروی پلیس در سال ۵۶ به دانشگاه حمله کرد و او رئیس دانشگاه بود وضع پیش آمده را تحمل نکرد استعفا کرد و مقام ریاست دانشگاه را آن قدر ندانست که در حوزه کار او دانشجویان را به بند بکشند. دکتر مرتضوی مورخ نیز بود. کتاب او، مسائل عصر ایلخاناتان در نوع خود کم نظیر است. او مسائل تاریخی را با دقت خاصی موشکافی کرده و حق مطلب را در آورده است.

فرهنگی

چهارشنبه ۳ دی ۱۳۹۳/ سال هشتادونهم - شماره۴۹۰۴۹

ویژه فرهنگ تاریخ وتمدن ایران وجهان ۲۰۲/ **اخبارات**

اشاره: مطلبی که می خوانید گزارشی است از ۶۰ سال پیش به قلم دکتر ریاحی. این مقاله شرح ملی کردن کتاب های درسی و یکسان نمودن آنها در کل کشور است که از اقدامات فراموش نشدنی مرحوم ریاحی به شمار می رود.

هر دانش آموزی با رفتن از دبیرستانی به دبیرستان دیگر با تغییر معلم مجبوربود کتاب‌های خود را دور بریزد و کتاب‌های جدیدی بخرد. یک هیأت رسمی بازرسی گزارش داده بود که در یک شهر دانش‌آموزان یک کلاس در یک سال هفت بار کتاب عوض کرده‌اند!

ایسن ترتیب نه تنها به زیان خانواده‌ها و موجب شکایت بحق و بجای آنها بود بلکه حیف و میل و تفریط ثروت ملی بود. ملتی هزار سختی بر خود هموار می کند و ارزی روی هم می گذارد و کاغذ از خارج می آورد و آن را با چاپ کتاب‌های متغیر بی اعتبار از دست می دهد. در حالی که می شد کتاب‌های تهیه و تألیف کرد که لااقل چند سال قابل استفاده باشد.

بسیاری از کتابفروشان و ناشران از تعویض و تغییر کتاب‌ها متضرر شده بودند. آن همه نیروی انسانی و وقتی که در چاپ چند نوع کتاب (در حالی که مطالب آن فرق زیادی با هم ندارد) صرف می شود به هدر می رود. حق‌الزحمه‌ای که به گروه کثیر مؤلفان تعلق می گیرد جریمه‌ای است که بیهوده از کیسه مردم در می آید.

طلمس فساد

آزادی تألیف و نشر کتاب‌های درسی اگر هم در کمال دقت و به نحو احسن انجام می گرفت با مقتضیات محیط ایران از معایب کلی و اساسی که گفتیم نمی توانست برکنار بماند و آنچه گفتیم حداقل زیان‌های این ششویه است.

امسا نحوهٔ اجرای کار به صورتی درآمد که خوشبین‌ترین افراد و حتی خود ناشران و مؤلفان را هم بیزار از کرد. قراردادهای نامعقول دست ناشر و مؤلف را بست و مسأله را به صورت طلسمی ناگشودنی در آورد. شاید در ابتدا یکی دو سال بعضی ناشران و مؤلفان میل داشتند که کتاب‌ها را بهتر کنند. اندک‌اندک کشمکش تجاری به نحوی تأسّف‌انگیز بالا گرفت و کار به جانی رسید که بسیار کسان سر چشمهٔ بی تربیتی‌های فرهنگ را در کتاب‌های درسی نشان دادند.

هر کتابفروشی که با چند مؤلف آشنا می شد و قول و قرار می گذاشت، در صف ناشران در می آمد و هر مؤلفی که قراردادی با کتابفروش امضا می کرد مؤلف معروف و دانشمند محترم می شد! ناشران دنبال مؤلفان گمنام و کم‌ادعا و ارزان قیمت راه افتادند. در تألیف کتاب‌ها «چیچی ناشر» بیش از اندیشه و ابتکار مؤلف تأثیر یافت.

ملاحظات تربیتی و دقت‌های علمی از میان رفت. مثلاً، نصیدهٔ «ایوان مدائن خاقانی» که از کتاب های



خاطره مرحوم لرنزاده ۴/

سنگفرش کاخ مر مر

در اینجا لازم است که به نکاتی در مورد ساختمان کاخ مرمر اشاره شود. شاه می گفت «من تا آتش را با چشم نبینم گرم نمی شوم» از این جهت تمام اطاق‌ها بخاری بوته‌ای داشت، که هیچکدام دود نمی کرد. کالافهای برنزی آن در ادارهٔ تخرشایی (اسلحه‌سازی مقابل روزنامهٔ اطلاعات) ساخته شد و حفرةٔ آنها از گل بوتهٔ نسوز بود. بعد از جنگ که پسرش به سر کار آمد، دستور داده شد باید شوزاف و تهویه داشته باشد. برای اینکه از این عبارت برای پلایری خارجیان استفاده شود در آن زمان (روود متفقین) مهندسین سازنده حتی «لئون طاطاوسیان» به خارج رفته بودند، و اولیای امور می خواستند برای لوله‌کشی از مهندسین خارجی استفاده کنند.

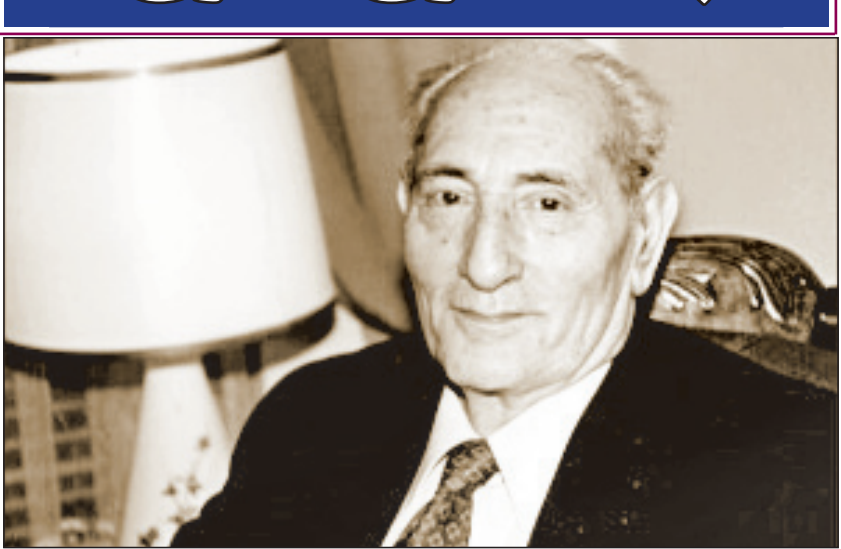
آیینه

گروه بشمارای از کارمندان فرهنگ را به عنوان «همکاران جوان می زد و دستگاه‌های فرهنگی را در چشمم آنان بی اعتبار می ساخت. دود این آتش‌ها به چشم ضعیفان می رفت. جان مردم و حتی خود ناشران از این رقابت‌ها به لب می رسید. بعضی کتاب‌فروشان در این گیرودار هستی خود را از دست دادند و میدان را برای اقویای تازه همدست شدند و شرکت بزرگتری درست کردند.

تأمل در مجموعهٔ نام‌هایی که به نام مؤلفان بر پشت

نوشتاری به قلم زنده‌یاد دکتر ریاحی

پایان هرج و مرج



جلد هر کتاب نقش بسته حقیقت دردناکی را روشن می کند. در کنار نام مولف یا مؤلفانی که وجود و شخصیت آنها مورد احترام است با فشار ناشر و به مقتضای بازار آشفته اسامی ناهمرنگی جای گرفته که مورد اعتراض و انزجار باطنی مؤلفان حقیقی است. یک پسا دو تن کتاب را نوشته‌اند، یکی دو تن شخصیت‌های مشهوری هستند که نام آنها برای مزید اعتبار کتاب و به عنوان پشتوانهٔ ارزش مندرجات آمده است، یک یا دو تن نیز کسانی هستند که در حین انتشار کتاب سمت حساسی در وزارت فرهنگ داشته‌اند و شرکت آنان نیروی وزارت فرهنگ را در توسعهٔ فروش کتاب مداخله داده است.

ناشری که دیر آمده بود و می خواسته زود برسد ابتکار دیگری کرده بود و در هر کتاب صدصفحه‌ای نام از بین بردن «رقابتی» بود که امروز همان ناشران وجود آن را برای بهبود کتاب درسی و تجلی ذوق و ابتکار لازم می شمارند.

اگر قبل از اتحاد ناشران احتمال این بود که رقابت آنان مانع گرانی کتاب شود، با تربیت جدید عملا این امید از میان رفت. سال‌به سال چاپ و کاغذ کتاب‌ها نامرغوب‌تر و صفحات آنها کمتر و بهای آنها گران‌تر شد. کار نشر کتاب در مسیر خطرناکی افتاده بود و در هر شهر و قصبه‌ای هم کتاب‌فروش محل به امید منافع کلان به دبیران متوسل می شد که کتاب‌هایی تألیف و انتشار در اختیار او بگذارند. در یک شهرستان به تصوری می کردند با خودداری از عرضه و فروش کتاب به حد کافی و ایجاد قطعی می تواناد به بهای گزاف به دانش‌آموزان تحمیل شده بود! اگر جلو این هرج و مرج گرفته نمی شد

نمی توانستیم این کار را بکنیم، چون دو دست می شد. زیرا روزی شاه مرا احضار کرده، گوشم را گرفت و گفت: این سنگ‌ها را از تربت خدریه آورده‌ام، می‌خواهم رگه‌های آنها که مانند علیجه (لباس های اراده تر کمنی) است؛ دقیقاً در امتداد هم قرار گیرد. اگر منحرف باشد، این گوش را خواهم برید.

سنگ‌های مکعب بزرگی را که برای مجسمهٔ پلنگ‌های کاخ رامسر آورده بودند؛ از راه راه آن‌ها استفاده و در کارخانهٔ سنگ چراغ برق از قطر هر یک شماره گذاری کرده و بریدیم، و تحت نمره و وسیلهٔ «استاد مهدی» نصب نمودیم. چون سنگ‌ها از پشت هم جدا شده بود، تمام اواره آن بدون کم و زیاد مانند این که خط‌کشی شده باشد راست یکدیگر قرار گرفت. وقتی شاه آن‌ها را دید، بنده را احضار نمود و گفت: گوشست سنگ دیگری نصب می کردید. اما در مورد این سنگ‌ها

مسلماً تا چند سال دیگر هر دبیرستان کتاب اختصاصی پیدا می کرد. در بهمن ماه ۱۳۳۵ شورای عالی فرهنگ اساسنامه‌ای راجع به رسیدگی به کتاب‌های درسی دبیرستان‌ها و چگونگی چاپ و صحافی و تعیین بهای آنها تصویب کرد. بنسناد کتاب‌های درسی به منظور حصول اطمینان (صحت مطالب، هماهنگی با برنامه، رعایت نظم منطقی و هم آهنگی اصطلاحات، سادگی و روانی عبارات، ملاحظات تربیتی) در کمیسون‌هایی مورد رسیدگی قرار گیرد و ناشران در چاپ کتاب‌ها نکات مورد نظر وزارت فرهنگ را مراعات کنند و هر سال فهرست واحد قیمت‌ها به وسیلهٔ وزارت فرهنگ اعلام گردد.

این همه آرزوئی بود که روی کاغذ نقش بسته بود. در عمل نظارت فرهنگ تأثیری نبخشید، جز در این یکی دو سال اخیر وزارت فرهنگ موفق به تعیین و تثبیت قیمت کتاب ها نشد و جز در این یکی دو سال اخیر وزارت فرهنگ نتوانست فهرست جامع و مانعی از کتاب‌های مجاز اعلام نماید. بر عکس گاهی کتاب‌هایی که به تصویب کمیسون‌ها نرسیده بود مجاز اعلام شده و عملاً کتاب‌های بدتر بیش از کتاب‌های بد روح داش

معترضان می گویند کمیسون‌ها به موقع تشکیل نشده و فرصت بررسی کامل نداشته‌اند یا بعضی اعضاء کمیسون‌ها تحت تأثیر قرار می گرفته‌اند. در یکی دو سالآخر برای پائین آوردن بهای کتاب‌ها با صدور تصویب نامهٔ شماره ۱۳۸۹۶، کتاب‌های درسی به استناد مواد ۲ و ۴ قانون جلوگیری از احتکار مصوب اسفند ۱۳۲۰ جزو کالاهای ضروری و تعیین بهای آن برعهده وزارت فرهنگ قرار گرفت. در مرحلهٔ دوم اجازهٔ تدریس کلیهٔ کتاب‌های درسی لغو شد و مجدداً از میان آنها کتاب‌هایی برای تدریس انتخاب گردید به نحوی که بیش از ۳ کتاب برای تدریس هر ماده در هر کلاس باقی‌نماند.

تجربه‌ای که اندوختیم

در یکی دو سالآخر برای پائین آوردن بهای کتاب‌ها با صدور تصویب نامهٔ شماره ۱۳۸۹۶، کتاب‌های درسی به استناد مواد ۲ و ۴ قانون جلوگیری از احتکار مصوب اسفند ۱۳۲۰ جزو کالاهای ضروری و تعیین بهای آن برعهده وزارت فرهنگ قرار گرفت. در مرحلهٔ دوم اجازهٔ تدریس کلیهٔ کتاب‌های درسی لغو شد و مجدداً از میان آنها کتاب‌هایی برای تدریس انتخاب گردید به نحوی که بیش از ۳ کتاب برای تدریس هر ماده در هر کلاس باقی‌نماند.

از بین بردن «رقابتی» بود که امروز همان ناشران وجود آن را برای بهبود کتاب درسی و تجلی ذوق و ابتکار لازم می شمارند. اگر قبل از اتحاد ناشران احتمال این بود که رقابت آنان مانع گرانی کتاب شود، با تربیت جدید عملا این امید از میان رفت. سال‌به سال چاپ و کاغذ کتاب‌ها نامرغوب‌تر و صفحات آنها کمتر و بهای آنها گران‌تر شد.

کار نشر کتاب در مسیر خطرناکی افتاده بود و در هر شهر و قصبه‌ای هم کتاب‌فروش محل به امید منافع کلان به دبیران متوسل می شد که کتاب‌هایی تألیف و انتشار در اختیار او بگذارند. در یک شهرستان به تصوری می کردند با خودداری از عرضه و فروش کتاب به حد کافی و ایجاد قطعی می تواناد به بهای گزاف به دانش‌آموزان تحمیل شده بود! اگر جلو این هرج و مرج گرفته نمی شد

کردی تا رگه‌ها راست هم قرار گرفت؟ گفتیم: یک متقال هم حرام نشده و همه چیز را تعریف کردم.

برای لوله‌کشی طبقات بالا از سقف خانه استفاده راهروها و عبور لوله‌ها در داخل این سقف‌ها استفاده کردیم و با محاسبهٔ دقیق مسیر لوله‌ها به طرف اطاق‌ها بالا آمد. کف اطاق‌ها، سنگفرش و یا موزاییک نبود و بنا به دستور شاه «عباس کریم‌خانی» که نقاش بود روی تمام کف اطاق را که گچ و گل کف بود روزنامهٔ چسبانیده بود، به خاطر این که شهاد عقیده داشت که موزاییک درز دارد و گرد و غبار لای آن‌ها جمع شده و با کرک فرش‌ها به مرور تولید بید می نماید و فرش‌های عتیقه را خواهد خورد.

در هر صورت کارها تمام شد و تا اول زمستان مفتی‌باشی به کاتال‌سازی و خفر جاههای مورد نیاز مشغول بود. معمارباشی هم از جیب خود یک دست لباس تمام‌عیار و کفش و کلاه... و... را خرید و لحاف کرسی منزلش را هم به خاطر هنر مفتی‌باشی به او هدیه کرد.

در مقابل ساختمان کاخ مرمر حوض بزرگی است، با سنگ لب بر گردان از سنگ یزد که به وسیلهٔ سنگ تراشان «سید محمد»، «محمدعلی» و کارگرانش که مرمر تراش

وزارت فرهنگ و اعلام اینکه در صورت لزوم برای توزیع کتاب دانش آموزان اقدامات شدید قانونی به عمل خواهد آمد و پشتیبانی صمیمانه افکار عمومی خطر را رفع کرد. ولسی از اِیسن تجربه این نتیجه حاصل شد که مصلحت مملکت اجازه نمی دهد که اختیار کتاب درسی دو میلیون دانش آموز در دست چند ناشر بی صلاحیت باقی بماند.

و در این ایام که کشور به سوی تحول قدم برمی داشت (صحت مطالب، هماهنگی با برنامه، رعایت نظم منطقی و هم آهنگی اصطلاحات، سادگی و روانی عبارات، ملاحظات تربیتی) در کمیسون‌هایی مورد رسیدگی قرار گیرد و ناشران در چاپ کتاب‌ها نکات مورد نظر وزارت فرهنگ را مراعات کنند و هر سال فهرست واحد قیمت‌ها برای حل مسألهٔ کتاب درسی «سه مرحلهٔ تألیف» «تهیه و چاپ» و «توزیع» را جداگانه باید بررسی می کردیم.

شرایط متون درسی

تألیف و تهیه کتاب درسی کار دقیقی است. اول اینکه مطالب کتاب دقیق و صحیح و مطابق با آخرین اکتشافات و تحولات علمی باشد و همواره جدیدترین منابع مورد استفاده مؤلفان قرار گیرد.

دوم اینکه در چهارچوب برنامهٔ تحصیلات نظم منطقی و ارتباط طبیعی مطالب مراعات گردد حتی وجود کتاب‌هایی که به وسیلهٔ دستگاهی مجنب تهیه و سال به سال مورد تجدیدنظر قرار گیرد مبنای صحیحی در هماهنگی برنامه با نیازمندی‌های کشور خواهد بود.

سوم اینکه اصول روانشناسی و آموزش و پرورش و تجارب معلمان دانای روش‌بینی که در کار خود تجربه‌ها اندوخته‌اند در مورد فهم و استعداد دانش‌آموزان مورد توجه قرار گیرد و مطالب کتاب در هر مرحله و در مراحل تحصیل متناسب با فهم دانش آموزان بیان گردد. چهارم اینکه همهٔ کتاب‌ها با عباراتی نغز و فصیح و شیرین و با رعایت موازین دستوری و لغوی زبان فارسی تنظیم و املای صحیح و واحدی تحریر شود. آخرین نکته این است که مبانی ملی و اصول اخلاقی و فضائل انسانی مورد نظر قرار گیرد و هر صفحه از کتاب، درس آزادگی و فضیلت و سرافرازی باشد.

تهیهٔ کتاب
وقتی که مطالب کتاب آماده می شود چندتن متخصص باید سراسر آن را سطر به سطر به دقت بررسی و آماده چاپ نمایند، مثلاً دانشمند مطالب کتاب فیزیک را می نویسد یا تر جمه می کند، یک معلم مجرب روانشناس با تجربه‌هایی که اندوخته و وقوفی که به میزان فهم و استعداد دانش آموزان هر کلاس دارد مطالب آن را اسبک و سنگین می کند و در صورت لزوم در کلاس خود مورد آزمایش قرار می دهد آنگاه یک معلم فارسی عبارت کتاب را به محک نقد و تصحیح می زند و هنر خود را در سادگی و روانی عبارات و رفغ نقائص دستوری و لغوی و املای و نقطه گذاری آنها به کار می بندد. آنگاه نقاشان ایرادی خواهد بود که به بعضی کتاب‌های و زارتی سابق می گیرند.... ادامه دارد

بودند آماده شد، و به وسیلهٔ «استاد محمدحسین مروی» نصب شد (سرستون‌های سنگی مسجد سپهسالار کار حاج محمد پسر استاد محمدحسین می باشد). قاعده بر این بود که حوض‌های بزرگ را چشساب یا چشم‌آب می گرفتند که کاملاً تراز باشد و آب از همه طرف مساوی ریزش کند. پس از نصب سنگ‌ها لبهٔ سنگ حوض را از داخل با گچ کروم‌بندی نموده به طوری که یک طرف، سنگ حوض است و طرف داخل جویچه‌ای است با گچ تا امتحان کنیم سنگ‌ها بالا و پایین نباشد. وقتی کروم‌بندی حاضر شد «استاد مهدی» با «استاد محمدحسین» با لولهٔ آفتابیه دو نفری آب می‌ریختند تا ببینند بسالا و پایین من در همین جا اعلام می‌کنم این سردر از کارهای «استاد جعفر خان» است. در عجبم که چطور حق هنرمندان بر وفق کار را به زیر خاک مدفوند، این چنین ضایع می‌کنند! «لئون» و برادرش فرزند زرگرباشی مظفرالدین شاه بودند. برادرش در چهاره‌ار عزیزخان داروخانه داشت، و «لئون» که در ابتدا منشی اسکندرخان بود با کارخانه ساختنمانی آشنا شده و بعد از فوت اسکندرخان کارفرمایان او را قبضه نموده و به حرفهٔ ساختمان درآمد. و پس از مدتی به کمک «استاد حاج اکبر کاجپار» شروع به کار نمود.

و عکس‌های لازم را فراهم می‌کنند و طرح و دستور چاپ کتاب آماده می‌شود.

کتابی که با این شرایط و مقدمات بار اول به چاپ می‌رسد تازه در مرحلهٔ آزمایش است. وقت آن است که یک هیأت مدام به فکر تهذیب و تنقیح و تکمیل آن باشند. انتقادها و گزارش‌هایی که دربارهٔ جنبه‌های مختلف کتاب می‌رسد به دقت مورد بررسی و بهره‌برداری آنان قرار گیرد. مجموعهٔ کاملی از کتاب‌ها، مجله‌ها، عکس‌ها و طرح‌های مربوط جمع آوری و دردسترسشان گذاشته شود. سال به سال کتاب را بهتر کنند تا به کتاب مطلوب برسند. این راهی است که در کشورهای متمدن رفته‌اند و می‌روند. تهیهٔ کتابی با این شرایط از دست هیچ مؤلف و ناشر ایرانی برنمی‌آید.

این کار دستگاه مجهزی می‌خواهد که شب و روز کار کند. مؤلفی که شب و روز سرگرم کارهای متنوع اداری و شخصی است و دمی آرام ندارد و فرصتی برای مطالعه و تفکر نمی‌یابد یک تنه و به تنهایی از عهده تهیهٔ چنین کتابی برنمی‌آید. ناشری که از سود عادی خواندان و نوشتن بی‌نصیب است و جز جنبهٔ مادی و تجارتی مسألهٔ چیزی را نمی‌بیند از برافراشتن چنین دستگاهی عاجز است. او نه وسیله و امکان چنین خدمتی را دارد نه صلاحیت تشخیص و نه دلسوزی و ایمان لازم برای انجام کار. در کشوری مثل ایران فقط دستگاه‌های مجهز دولتی قادر به انجام این خدمتند.

ایسن وظیفه‌ای است که برعهدهٔ وزارت فرهنگ است که با مراعات همه جوانب دانشمندان و معلمان صاحب صلاحیت را به کار گمارد و کتاب‌های لازم را آماده گرداند.

شرایط مؤلفان

کسانی صلاحیت تعهد این خدمت دقیق را دارند که ختماً حائز سه شرط اصلی باشند: دانش –تجارب تربیتی –سابقه و ذوق نویسندگی. یک مؤلف واقعی از هیچ یک از این سه شرط بی‌نیاز نیست. کسی حق دارد کتاب درسی برای دبیرستان‌ها بنویسد که او لا در رشتهٔ خوش تحصیل و نظم عالی کرده و به مرحلهٔ دانش و تحقیق رسیده و بدان شهرت یافته باشد. شرط لازم دیگر برای چنین کسی داشتن حداقل ده سال سابقهٔ تدریس در دبیرستان‌هاست تا اطمینان حاصل آید که برموز و دقایق تعلیم و تربیت و استعداد کودکان و جوانان در مراحل مختلف سن و تحصیل آشنائی کامل یافته است. ما استادان بزرگی در دانشگاه تهران داشتیم که وجود آنها و تحقیقات گرانهای آنها همیشه موجب افتخار وطن و ملت ما خواهد بود. اما این والائی مقام (بدون سایر شرایط) مجوز صلاحیت تألیف کتاب‌های دبیرستانی نمی‌تواند باشد. کتابی که منحصراً به دست چنین بزرگانی نگاشته آید مشمول ایرادی خواهد بود که به بعضی کتاب‌های و زارتی سابق می‌گیرند.... ادامه دارد

سردر سگی کاخ مرمر

سردر سگی با طرح و نقشهٔ مرحوم «استاد جعفر خان کاشانی» که در اوایل سلطنت شاه با او کار می کرده است. همچنین سر در باغ ملی از کارهای این استاد می باشد.

در معماری لقب خان به منزلهٔ دانشنامهٔ شخص معمار است. بی استادی که به درجهٔ کمال می‌رسد به او خان می‌گفتند. از جمله «استاد علی محمدخان»، «استاد محمدخان لر»، «استاد رمضان‌خان» و «استاد حسین خان». روزی روزنامه‌ای به دست من رسید که عکس سردر سگی را به چاپ رسانده بود و در ذیل آن از «لئون طاطاوسیان» به عنوان معمار آن یاد شده بود.

من در همین جا اعلام می‌کنم این سردر از کارهای «استاد جعفر خان» است. در عجبم که چطور حق هنرمندان بر وفق کار را به زیر خاک مدفوند، این چنین ضایع می‌کنند! «لئون» و برادرش فرزند زرگرباشی مظفرالدین شاه بودند. برادرش در چهاره‌ار عزیزخان داروخانه داشت، و «لئون» که در ابتدا منشی اسکندرخان بود با کارخانه ساختنمانی آشنا شده و بعد از فوت اسکندرخان کارفرمایان او را قبضه نموده و به حرفهٔ ساختمان درآمد. و پس از مدتی به کمک «استاد حاج اکبر کاجپار» شروع به کار نمود.

کجا می رسد هنوز قابل بحث است.

فرهنگی

چهارشنبه ۳ دی ۱۳۹۳/ سال هشتادونهم - شماره۴۹۰۴۹

اخبارات ویژه فرهنگ تاریخ وتمدن ایران وجهان ۲۰۲/

تحلیل

تحلیل هنر اصیل ایران: بازل گری

ابر در مینیاتور ایرانی

از یک تاریخ به بعد نوع و شکل قراردادی ابرها در مینیاتورهای ایرانی به طور مکرر ولی نه اینچنین مشخص به کار می رود.

به خاطر تأکید بر روی فضاهای باز تصویر در این صفحات دور چند تا از مینیاتورها نه تنها با کادر طلایی بلکه با کادری که از نقوش پر شده مشخص گردیده است. این کادرها اسلامی هستند ولی ابرها و شکل های قراردادی آتش و دود ریشه چینی می باشند و مکررا در نقاشی های بودایی به چشم می خورد.

ایسن مینیاتورها با رنگ غنی خود از جامع التواریخ تزئینی تر هستند ولی به خاطر ضعف در حرکاتشان که با حرکت دراماتیک جامع التواریخ تضاد دارد ارای اهمیت کمتری می باشند. تنها در یکی از مینیاتورهای کتاب بیرونی نیروی دراماتیک قابل ملاحظه‌ای به چشم می خورد: آن قسمت که خراب شدن بنای گنبدی را نشان می دهد [تابولی 5] به همان قدرتی است که در موضوع مشابه آن یعنی پایان کار ساسون و سقوط معبد اورشلیم (کتاب Persian Miniature painting تابولی شماره ۱۸) در جامع التواریخ وجود دارد. در هر دو، واقعه در فضای جلو تصویر متمرکز شده

است ولی تصویر بیرونی غنی تر است.

یکی از مشخصات بارز کتاب جوامع التواریخ بزرگی اندازه صفحات است که تقریباً ۴۳×۳۰ سانتی متر می باشد. و این اندازه در رشیده به رعایت می شده و حتی کتابهای الهیات استاد نیز بر روی کاغذهایی به همین اندازه نوشته شده است.

از آن در نیمه اول قرن پانزهم در تجدید نسخه شاهرخ از جامع التواریخ که بعدها از آن سخن به میان خواهد آمد این اندازه باز هم در کتابی به جز دو کتابی که در زیر دریاره از گفتگو می شود رعایت می شده است، یکی از این ها کتاب شاهنامه‌ای است که امروز به نام صاحب اولیه آن «دموت» نامیده می شود و ۱۰۰ ورق دارد که بیشتر آن مصور و فقط تعداد کمی متن بدون تصویر بوده و دارای اندازه‌ای به ابعاد ۴×۲۹ سانتی متر می باشد.

دیگری یک جلد مثانی «اکلیله و دمنه» است که جزء ناقصی از آن به صورت آلبوم در کتابخانه دانشگاه استانبول باقی است و دارای ابعادی به اندازه ۵/۳۳×۳۳ سانتی متر می باشد. و در هر دو ی این کتابهای ناقص سطح وسیع تری از صفحات به مینیاتور اختصاص داده شده تا اندازه واقعی آن‌ها بزرگتر از تصاویر جامع التواریخ بشود. این دو کتاب را معمولاً با اهمیت ترین آثار قرن چهارده می دانند. خصوصاً تصاویر شاهنامه دموت تمام آن غنای تزئین و درامی را که در کتابهای قدیمی تر تریز یافت می شود دبر می گیرد و بر آنها پیشی می جوید.

رنگ از کتاب بیرونی با حرکت از کتاب جامع التواریخ در این شاهنامه جمع شده و نقش منظره اهمیت پیدا کرده و در ارتباط نزدیکتری با شکل آدمها آورده شده‌اند. ازدهایی که توسط بهرام گور کشته شده و خودش را دور درخت بزرگی پیچانند، در صفحه‌ای است که در موزه کلوئلد قرار دارد. در ختی که با سرهای زیاد بر روی شاهانه‌ها با اسکندر صحبت می کند و از زیر پای اسب بیرون آمده در صفحه دیگری است که در موزه فری بر می باشد. در صفحه موجود در موزه فاگ آرت بهرام گور در حال شکار آهو آزاده را کلد می کند، آهو از شیب تپه بالا می رود و بوته‌های قراردادی ذرت گوشه را پر می کنند و شکل ابرها نیز همانطور است که در کتابهای قدیمی بود. ولی این قدمت‌آین این ابرها به کجا می رسد هنوز قابل بحث است.

فرهنگی

چهارشنبه ۳ دی ۱۳۹۳/ سال هشادونهم- شماره۴۹۰۴۹

ویژه فرهنگ تاریخ وتمدن ایران وجهان ۲۰۲/ **اخبارات**

اشاره: مطلبی که می خوانید گزارشی است از ۶۰ سال پیش به قلم دکتر ریاحی. این مقاله شرح ملی کردن کتاب های درسی و یکسان نمودن آنها در کل کشور است که از اقدامات فراموش نشدنی مرحوم ریاحی به شمار می رود.

هر دانش آموزی با رفتن از دبیرستانی به دبیرستان دیگر با تغییر معلم مجبوربود کتاب‌های خود را دور بریزد و کتاب‌های جدیدی بخرد. یک هیأت رسمی بازرسی گزارش داده بود که در یک شهر دانش‌آموزان یک کلاس در یک سال هفت بار کتاب عوض کرده‌اند! این ترنسب نه تنها به زیان خانواده‌ها و موجب شکایت بحق و بجای آنها بود بلکه حیف و میل و تفریط ثروت ملی بود.
ملتی هزار سختی بر خود هموار می کند و از وی روی هم می گذارد و کاغذ از خارج می آورد و آن را با چاپ کتاب‌های متغیر بی اعتبار از دست می دهد. در حالی که می شد کتاب‌های تهیه و تألیف کرد که لااقل چند سال قابل استفاده باشد.

بسیاری از کتابفروشان و ناشران از تعویض و تغییر کتاب‌ها متضرر شده بودند. آن همه نیروی انسانی و وقتی که در چاپ چند نوع کتاب (در حالی که مطالب آن فرق زیادی با هم ندارد) صرف می شود به هدر می رود. حق‌الزحمه‌ای که به گروه کثیر مؤلفان تعلق می گیرد جریمه‌ای است که بیهوده از کیسه مردم در می آید.

طلمس فساد

آزادی تألیف و نشر کتاب‌های درسی اگر هم در کمال دقت و به نحو احسن انجام می گرفت با مقتضیات محیط ایران از معایب کلی و اساسی که گفتیم نمی توانست برکنار بماند و آنچه گفتیم حداقل زیان‌های این ششویه است.

امسا نحوهٔ اجرای کار به صورتی درآمد که خوشبین‌ترین افراد و حتی خود ناشران و مؤلفان را هم بیزار از کرد. قراردادهای نامعقول دست ناشر و مؤلف را بست و مسأله را به صورت طلسمی ناگشودنی در آورد. شاید در ابتدا یکی دو سال بعضی ناشران و مؤلفان میل داشتند که کتاب‌ها را بهتر کنند. اندک‌اندک کشمکش تجاری به نحوی تأسّف‌انگیز بالا گرفت و کار به جانی رسید که بسیار کسان سر چشمهٔ بی تربیتی‌های فرهنگ را در کتاب‌های درسی نشان دادند.

هر کتابفروشی که با چند مؤلف آشنا می شد و قول و قرار می گذاشت، در صف ناشران در می آمد و هر مؤلفی که قراردادی با کتابفروش امضا می کرد مؤلف معروف و دانشمند محترم می شد! ناشران دنبال مؤلفان گمنام و کم‌ادعا و ارزان قیمت‌افزاهانند. در تألیف کتاب‌ها «چیچی ناشر» بیش از اندیشه و ابتکار مؤلف تأثیر یافت.

ملاحظات تربیتی و دقت‌های علمی از میان رفت. مثلاً، نصیدهٔ «ایوان مدائن خاقانی» که از کتاب های



خاطره مرحوم لرزاده ۴/

سنگفرش کاخ مر مر

در اینجا لازم است که به نکاتی در مورد ساختمان کاخ مرمر اشاره شود. شاه می گفت «من تا آتش را با چشم نبینم گرم نمی شوم» از این جهت تمام اطاق‌ها بخاری بوته‌ای داشت، که هیچکدام دود نمی کرد. کالافهای برنزی آن در ادارهٔ تخرشایی (اسلحه‌سازی مقابل روزنامهٔ اطلاعات) ساخته شد و حفرةٔ آنها از گل بوتهٔ نسوز بود. بعد از جنگ که پسرش به سر کار آمد، دستور داده شد باید شوفاژ و تهویه داشته باشد. برای اینکه از این عبارت برای پلایری خارجیان استفاده شود در آن زمان (روود متفقین) مهندسین سازنده حتی «لئون طاطاوسیان» به خارج رفته بودند، و اولیای امور می خواستند برای لوله‌کشی از مهندسین خارجی استفاده کنند.

وزارتی قیچی شده در کتاب یک مؤلف در سال اول جای گرفت و در کتاب دیگر در سال دوم و در یک کتاب در سال ششم.

بیان و عبارت خاصه در کتاب‌های علمی به نهایت ابتذال گرائید.بعضی مؤلفان که خواستند خود را از کتاب‌های وزارتی مستغنی نشان دهند دست به ترجمهٔ کتاب‌هایی زدند که امروز کهنه و منسوخ است و یا با محیط ایران هیچ تناسب و ارتباطی ندارد. مثلاً در بعضی کتاب‌های فیزیک ماشین‌آلاتی مورد بحث قرار می گیرد که در صنعت ما از آن نوع استفاده نشده است در حالی که حق این بود مطالب علمی کتاب‌های درسی را از کتب کشورهای ترجمه کنیم که کارخانه‌های خود را از آنجا آورده‌ایم.

ناشران و مؤلفان به علت عدم دقت یا به منظور صرفه‌جویی یا به علت شتاب در کار تصاویر کتاب‌ها را اصولاً از کتاب‌های خارجی برداشته‌اند. طبیعی است که چنین تصاویری با قیافه و لباس‌های نامأنوس غیرایرانی کتاب را مصنوعی کند و ذوق و رغبت کودک را برانگیزند.

تصاویر بدلی که از روی تصاویر چاپی و بدون مهارت و دقت گراور شده طبعاً تار و مبهم و نازیبابود، وقتی هم که ناشر دیر آمده آن را از ناشر قبلی گرفته تاریک‌تر و مبهم‌تر شده و هر سال در تجدید طبع کتاب‌ها عیوب آن بیشتر گردیده بود، در غالب کتاب‌ها به جای تصاویر مستطیل‌های سیاهی دیده می شد که هیچ چیز از آن مفهوم نیست.

شنشایی که ناشران در چاپ کتاب‌ها داشتند اغلاط آنها را مضاعف می کرد. ناشری می گفت یک کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای را در ۴۸ ساعت چاپ و صحافی و توزیع می کنم. پیداست که چه مایه دقت و مراقبت در کار به خرج می رود.

هدف غائی در چاپ کتابی به این ابتذال فقط جلب منفعت بود. کشمکش‌ها و زدوبندهائی که برای فروش بیشتر کتاب‌ها به کار رفته بود داستانی شنیدنی است.

در اولین نظر ملاحظه. کثرت اسامی مؤلفان پر پشت جلد کتاب‌ها نشانِ از گوشش ناشر برای بازاربازی است.

دلال بازی‌هایی که در ماه‌های مهر و شهریور جریان می یافت از خاطر‌ها زرفته است. بعضی ناشران با تغییر نقش و رنگ پشت جلد و پس و پیش کردن فصول کتاب (توام با بعضی زمینه چینی‌ها) چاپ قبلی کتاب را منسوخ می کردند. یک سال یک ناشر منتفذ با چند بنگاه بابرری ساخته بود به نحوی که کتاب‌های رقیبان ضعیف‌تر را در گاراژهای شهرستان‌ها آن قدر نگه داشتند و قطعی مصنوعی ایجاد کردند تا کتاب‌های ناشر بزرگ تا آخرین جلد به فروش رسید.

ولی هر کدام می آمدند به نحوی از کار شانه خالی می کردند و می گفتند: حیف است سنگ کاری و گچ‌بری‌های داخلی از بین برود و در تعمیر دوباره کار دو دست می شود. عاقبت من تعهد کردم که بدون خرابی این کار را انجام دهم، به شرط آنکه مسیر لوله‌کشی از هر کجا که من می گویم کشیده شود.

مسیر لوله را تعیین نموده و برخلاف گفته مهندسین خارجی که می خواستند یکی از اطاق‌های زیر را برای موتورخانه اشغال کنند، از محل آبادخانه کانالی آدم‌ورو حفر نمودم و موتورخانه را در ضلع غربی پای دیوار خیابان کاخ قدیم خاکبرداری نمودم.

مقتی لاغر اندام و کوچکی را به نام «استاد جعفر یزدی» که در کارش خیره بود آوردم. کف اطاق‌هایی را که سنگ نبود خط‌کشی کرده، کارگران مشغول حفر امتداد کانال‌ها در داخل اطاق‌های اطراف شدند و من به اتفاق «حسن یوسفی» بنا با نقشه قبلی جای فن کویل‌ها را در همه جا تعیین و جای لوله‌ها را هم معین نمودیم. و به مقنی گفتم هر چه بخواهی به تو می دهم به شرط آنکه هر چه باریکتر به مانند موش سوراخ کنی و سوراخ درست مقابل نشانه‌های ما باشد. سری تکان داد و گفت: معماریاشی اگر این کار را انجام دادم، یک لحاف

فرزندان مملکت لطمهٔ جبران‌ناپذیری به روحیه نسل جوان می زد و دستگاه‌های فرهنگی را در چشم آنان بی اعتبار می ساخت. دود این آتش‌ها به چشم ضعیفان می رفت. جان مردم و حتی خود ناشران از این رقابت‌ها به لب می رسید. بعضی کتاب‌فروشان در این گیرودار هستی خود را از دست دادند و میدان را برای اقویای تازه همدست شدند و شرکت بزرگتری درست کردند.

تأمل در مجموعهٔ نام‌هایی که به نام مؤلفان بر پشت

نوشتاری به قلم زنده‌یاد دکتر ریاحی

پایان هرج و مرج



جلد هر کتاب نقش بسته حقیقت دردناکی را روشن می کند. در کنار نام مولف یا مؤلفانی که وجود و شخصیت آنها مورد احترام است با فشار ناشر و به مقتضای بازار آشفته اسامی ناهمرنگی جای گرفته که مورد اعتراض و انزجار باطنی مؤلفان حقیقی است.
یک یا دو تن کتـاب را نوشته‌اند، یکی دو تن شخصیت‌های مشهوری هستند که نام آنها برای مزید اعتبار کتاب و به عنوان پشتوانهٔ ارزش مندرجات آمده است، یک یا دو تن نیز کسانی هستند که در حین انتشار کتاب سمت حساسی در وزارت فرهنگ داشته‌اند و شرکت آنان نیروی وزارت فرهنگ را در توسعهٔ فروش کتاب مداخله داده است.

ناشری که دیر آمده بود و می خواسته زود برسد ابتکار دیگری کرده بود و در هر کتاب صدصفحه‌ای نام از بین بردن «رقابتی» بود که امروز همان ناشران وجود آن را برای بهبود کتاب درسی و تجلی ذوق و ابتکار لازم می شمارند.

اگر قبل از اتحاد ناشران احتمال این بود که رقابت آنان مانع گرانی کتاب شود، با تربیت جدید عملا این امید هم از میان رفت. سال‌به سال چاپ و کاغذ کتاب‌ها نامرغوب‌تر و صفحات آنها کمتر و بهای آنها گران‌تر شد.
کار نشر کتاب در مسیر خطرناکی افتاده بود و در هر شهر و قصبه‌ای هم کتاب‌فروش محل به امید منافع روزی شاه مرا احضار کرده، گوشم را گرفت و گفت: این سنگ‌ها را از تربیت خدیه آورده‌ام، می‌خواهم رگه‌های آنها که مانند علیجه (لباس‌های اراده‌تر کمنی) است؛ دقیقاً در امتداد هم قرار گیرد. اگر منحرف باشد، این گوش را خواهم برید.

سنگ‌های مکعب بزرگی را که برای مجسمهٔ پلنگ‌های کاخ رامسر آورده بودند؛ از راه راه آن‌ها استفاده و در کارخانهٔ سنگ چراغ برق از قطر هر یک شماره‌گذاری کرده و بریدیم، و تحت نمره و وسیلهٔ «استاد مهدی» نصب نمودیم. چون سنگ‌ها از پشت هم جدا شده بود، تمام اواره آن بدون کم و زیاد مانند این که خط‌کشی شده باشد راست یکدیگر قرار گرفت. وقتی شاه آن‌ها را دید، بنده را احضار نمود و گفت: گوشت سنگ دیگری نصب می کردید. اما در مورد این سنگ‌ها

گروه بشمارای از کارمندان فرهنگ را به عنوان «همکاران مؤلفین» افزوده بود و پیداست که این همکاری منحصرأ برسوط به کوشش در تیراژ کتاب بوده است؛ چندین قرارداد به امضای آن ناشر و همکارانی از این نوع در دست است.
رسم بی‌رحمان دیرین گشته بود الحق کهن ابتکاری چند در نامهربانی کرده است پیداست که در این همدستی، ملاحظات تربیتی و منافع مردم و مصلحت فرزندان مردم منظور نبود و هدف مسلماً تا چند سال دیگر هر دبیرستان کتاب اختصاصی پیدا می کرد.

در بهمن ماه ۱۳۳۵ شورای عالی فرهنگ اساسنامه‌ای راجع به رسیدگی به کتاب‌های درسی دبیرستان‌ها و چگونگی چاپ و صحافی و تعیین بهای آنها تصویب کرد. بنساخت کتاب‌های درسی به منظور حصول اطمینان (صحت مطالب، هماهنگی با برنامه، رعایت نظم منطقی و هم آهنگی اصطلاحات، سادگی و روانی عبارات، ملاحظات تربیتی) در کمسیون‌هایی مورد رسیدگی قرار گیرد و ناشران در چاپ کتاب‌ها نکات مورد نظر وزارت فرهنگ را مراعات کنند و هر سال فهرست واحد قیمت‌ها به وسیلهٔ وزارت فرهنگ اعلام گردد.

این همه آرزوئی بود که روی کاغذ نقش بسته بود. در عمل نظارت فرهنگ تأثیری نبخشید، جز در این یکی دو سال اخیر وزارت فرهنگ موفق به تعیین و تثبیت قیمت کتاب‌ها نشد و جز در این یکی دو سال اخیر وزارت فرهنگ نتوانست فهرست جامع و مانعی از کتاب‌های مجاز اعلام نماید. برعکس گاهی کتاب‌هایی که به تصویب کمسیون‌ها نرسیده بود مجاز اعلام شده و عملاً کتاب‌های بدتر بیش از کتاب‌های بد رواش گذاشت.

معترضان می گویند کمسیون‌ها به موقع تشکیل نشده و فرصت بررسی کامل نداشته‌اند یا بعضی اعضاء کمسیون‌ها تحت تأثیر قرار می گرفته‌اند.
در یکی دو سالآخر برای پائین آوردن بهای کتاب‌ها با صدور تصویب نامهٔ شماره ۱۳۸۹۶، کتاب‌های درسی به استناد مواد ۲ و ۴ قانون جلوگیری از احتکار مصوب اسفند ۱۳۲۰ جزو کالاهای ضروری و تعیین بهای آن برعهده وزارت فرهنگ قرار گرفت. در مرحلهٔ دوم اجازهٔ تدریس کلیهٔ کتاب‌های درسی لغو شد و مجدداً از میان آنها کتاب‌هایی برای تدریس انتخاب گردید به نحوی که بیش از ۳ کتاب برای تدریس هر ماده در هر کلاس باقی‌نماند.

هدف وزارت فرهنگ در این اقدام این بود که از یک طرف کتاب‌های نامناسب کنار گذاشته شود و با کاهش از تنوع کتاب‌ها علاوه بر تقلیل سرگردانی دانش‌آموزان، بالاتر رفتن تیراژ آنها موجب تنزل قیمت گردد. متأسفانه در شهریور ۱۳۴۱ بعضی از ناشران در مقابل این اقدام وزارت فرهنگ که منحصرأ به مراعات منافع مردم انجام می گرفت دست‌به‌پندی‌ها کردند و نه تنها حاضر به تقلیل قیمت که نتیجهٔ منطقی اقدام وزارت فرهنگ بود نشدند، بلکه اصرار داشتند که نرخ کتاب را صدی ۳۰ نسبت به سال قبل بالا ببرند. چند ناشر منتفذ تصور می کردند با خودداری از عرضه و فروش کتاب به حد کافی و ایجاد قطعی می تواناد بهای گزاف به دانش‌آموزان تحمیل شده بود! اگر جلو این هرج و مرج گرفته نمی شد تحت فشار قرار دهند و وادار به تسلیم نمایند. اما مقاومت

کردی تا رگه‌ها راست هم قرار گرفت؟ گفتیم: یک متقال هم حرام نشده و همه چیز را تعریف کردم.
برای لوله‌کشی طبقات بالا از سقف‌ها استفاده راه‌روها و عبور لوله‌ها در داخل این سقف‌ها استفاده کردیم و با محاسبهٔ دقیق مسیر لوله‌ها به طرف اطاق‌ها بالا آمد. کف اطاق‌ها، سنگفرش و یا موزاییک نبود و بنا به دستور شاه «عباس کریم‌خانی» که نقاش بود روی تمام کف اطاق را که گچ و گل کف بود روزنامهٔ چسبانیده بود، به خاطر این که شهاد عقیده داشت که موزاییک درز دارد و گرد و غبار لای آن‌ها جمع شده و با کرک فرش‌ها به مرور تولید بید می نماید و فرش‌های عتیقه را خواهد خورد.

شاه با بی ادبی گفت: پدر... مگر این حوض نه‌ات است که با یکی دو آفتابه پر شود، سپس دویذ خودش آبش باغبان را گرفت و به ریختن آب کمک می کرد و می گفت: مهدی وای به حالت اگر تراز نباشد!!
این حوض از قنات داوودی و فرمانفرما مشروب می شد و پس از سرریز، به باغچه‌های پایین رفته و مازاد آن به خیابان می ریخت. در زمان پهلوی دوم از پس در مسیر قنات تونل زدند به وسیلهٔ دوایر امور مالی قنات را فروختند.

شاه با بی ادبی گفت: پدر... مگر این حوض نه‌ات است که با یکی دو آفتابه پر شود، سپس دویذ خودش آبش باغبان را گرفت و به ریختن آب کمک می کرد و می گفت: مهدی وای به حالت اگر تراز نباشد!!
این حوض از قنات داوودی و فرمانفرما مشروب می شد و پس از سرریز، به باغچه‌های پایین رفته و مازاد آن به خیابان می ریخت. در زمان پهلوی دوم از پس در مسیر قنات تونل زدند به وسیلهٔ دوایر امور مالی قنات را فروختند.

وزارت فرهنگ و اعلام اینکه در صورت لزوم برای توزیع کتاب دانش‌آموزان اقدامات شدید قانونی به عمل خواهد آمد و پشتیبانی صمیمانه افکار عمومی خطر را رفع کرد.
ولی از اِین تجربه این نتیجه حاصل شد که مصلحت مملکت اجازه نمی دهد که اختیار کتاب درسی دو میلیون دانش آموز در دست چند ناشر بی صلاحیت باقی بماند. و در این ایام که کشور به سوی تحول قدم برمی داشت طلسم کتاب‌های درسی باید شکسته می شد و این مشکل به طور قاطع به نفع مردم و هماهنگ با مصالح تربیتی حل می گردید. و مسلماً حل این مشکل مقدمهٔ یک جنبش بزرگ در آموزش و پرورش کشور ما بود.

برای حل مسألهٔ «کتاب درسی» سه مرحلهٔ «تألیف» «تهیه و چاپ» و «توزیع» را جداگانه باید بررسی می کردیم.
شرایط متون درسی

تألیف و تهیه کتاب درسی کار دقیقی است. اول اینکه مطالب کتاب دقیق و صحیح و مطابق با آخرین اکتشافات و تحولات علمی باشد و همواره جدیدترین منابع مورد استفاده مؤلفان قرار گیرد.

دوم اینکه در چهارچوب برنامهٔ تحصیلات نظم منطقی و ارتباط طبیعی مطالب مراعات گردد حتی وجود کتاب‌هایی که به وسیلهٔ دستگاهی منتهی تهیه و سال به سال مورد تجدیدنظر قرار گیرد منهای صحیحی در هماهنگی برنامه با نیازمندی‌های کشور خواهد بود. سوم اینکه اصول روانشناسی و آموزش و پرورش و تجارب معلمان دانای روش‌بینی که در کار خود تجربه‌ها اندوخته‌اند در مورد فهم و استعداد دانش‌آموزان مورد توجه قرار گیرد و مطالب کتاب در هر مرحله و در مراحل تحصیل متناسب با فهم دانش‌آموزان بیان گردد. چهارم اینکه همهٔ کتاب‌ها با عباراتی نغز و فصیح و شیرین و با رعایت موازین دستوری و لغوی زبان فارسی تنظیم و املاّی صحیح و واحدی تحریر شود. آخرین نکته این است که مبانی ملی و اصول اخلاقی و فضائل انسانی مورد نظر قرار گیرد و هر صفحه از کتاب، درس آزادگی و فضیلت و سرافرازی باشد.

تهیهٔ کتاب
وقتی که مطالب کتاب آماده می شود چندتن متخصص باید سراسر آن را سطر به سطر به دقت بررسی و آماده چاپ نمایند، مثلاً دانشمند مطالب کتاب فیزیک را می نویسد یا ترجمه می کند، یک معلم مجرب روانشناس با تجربه‌هایی که اندوخته و وقوفی که به میزان فهم و استعداد دانش‌آموزان هر کلاس دارد مطالب آن را اسبک و سنگین می کند و در صورت لزوم در کلاس خود مورد آزمایش قرار می دهد آنگاه یک معلم فارسی عبارت کتاب را به محک نقد و تصحیح می زند و هنر خود را در سادگی و روانی عبارات و رفغ نقائص دستوری و لغوی و املاّی و نقطه‌گذاری آنها به کار می بندد. آنگاه نقاشان ایرادی خواهد بود که به بعضی کتاب‌های وزارتی سابق می گیرند... ادامه دارد

بودند آماده شد، و به وسیلهٔ «استاد محمدحسین مروی» نصب شد (سرستون‌های سنگی مسجد سپهسالار کار حاج محمد پسر استاد محمدحسین می باشد).
قاعده بر این بود که حوض‌های بزرگ را چشساب یا چشم آب می گرفتند که کاملاً تراز باشد و آب از همه طرف مساوی ریزش کند. پس از نصب سنگ‌ها لبهٔ سنگ حوض را از داخل با گچ کروم‌بندی نموده به طوری که یک طرف، سنگ حوض است و طرف داخل جویچه‌ای است با گچ تا امتحان کنیم سنگ‌ها بالا و پایین نباشد. وقتی کروم‌بندی حاضر شد «استاد مهدی» با «استاد محمدحسین» با لولهٔ آفتابه دود نفتری آب می ریختند تا ببینند بسالا و پایین من در همین جا اعلام می کنم این سررد از کارهای «استاد جعفر خان» است. در عجبم که چطور حق هنرمندان بی دفاع را که در زیر خاک مدفونند، این چنین ضایع می کنند! «لئون» و برادرش فرزند زرگرباشی مظفرالدین شاه بودند. برادرش در چهاره‌ار عزیزخان داروخانه داشت، و «لئون» که در ابتدا منشی اسکندرخان بود با کارخانه ساختنمانی آشنا شده و بعد از فوت اسکندرخان کارفرمایان او را قبضه نموده و به حرفهٔ ساختمان درآمد. و پس از مدتی به کمک «استاد حاج اکبر کاجار» شروع به کار نمود.

و عکس‌های لازم را فراهم می کنند و طرح و دستور چاپ کتاب آماده می شود.

کتابی که با این شرایط و مقدمات بار اول به چاپ می رسد تازه در مرحلهٔ آزمایش است. وقت آن است که یک هیأت مدام به فکر تهذیب و تنقیح و تکمیل آن باشند. انتقادها و گزارش‌هایی که دربارهٔ جنبه‌های مختلف کتاب می رسد به دقت مورد بررسی و بهره‌برداری آنان قرار گیرد. مجموعهٔ کاملی از کتاب‌ها، مجله‌ها، عکس‌ها و طرح‌های مربوط جمع آوری و دردست‌رسان گذاشته شود. سال به سال کتاب را بهتر کنند تا به کتاب مطلوب برسند. این راهی است که در کشورهای متمدن رفته‌اند و می روند. تهیهٔ کتابی با این شرایط از دست هیچ مؤلف و ناشر ایرانی برنمی آید.

این کار دستگاه مجهزی می خواهد که شب و روز کار کند. مؤلفی که شب و روز سرگرم کارهای متنوع اداری و شخصی است و دمی آرام ندارد و فرصتی برای مطالعه و تفکر نمی‌یابد یک تنه و به تنهایی از عهده تهیهٔ چنین کتابی برنمی آید. ناشری که از سود عادی خواندان و نوشتن بی‌نصیب است و جز جنبهٔ مادی و تجارّتی مسألهٔ چیزی را نمی‌بیند از برافراشتن چنین دستگاهی عاجز است. او نه وسیله و امکان چنین خدمتی را دارد نه صلاحیت تشخیص و نه دلسوزی و ایمان لازم برای انجام کار. در کشوری مثل ایران فقط دستگاه‌های مجهز دولتی قادر به انجام این خدمتند.

ایس وظیفه‌ای است که برعهدهٔ وزارت فرهنگ است که با مراعات همه جوانب دانشمندان و معلمان صاحب صلاحیت را به کار گمارد و کتاب‌های لازم را آماده گرداند.

شرایط مؤلفان

کسانی صلاحیت تعهد این خدمت دقیق را دارند که ختماً حاضر سه شرط اصلی باشند: دانش –تجارب تربیتی –سابقه و ذوق نویسندگی. یک مؤلف واقعی از هیچ یک از این سه شرط بی‌نیاز نیست. کسی حق دارد کتاب درسی برای دبیرستان‌ها بنویسد که او لاا در رشتهٔ خویش تحصیل نظم عالی کرده و به مرحلهٔ دانش و تحقیق رسیده و بدین اعتبار یافته باشد. شرط لازم دیگر برای چنین کسی داشتن حداقل ده سال سابقهٔ تدریس در دبیرستان‌هاست تا اطمینان حاصل آید که برموّز و ذقایق تعلیم و تربیت و استعداد کودکان و جوانان در مراحل مختلف سنن و تحصیل آشنائی کامل یافته است.
ما استادان بزرگی در دانشگاه تهران داشتیم که وجود آنها و تحقیقات گرانهای آنها همیشه موجب افتخار وطن و ملت ما خواهد بود. اما این والائی مقام (بدون سایر شرایط) مجوز صلاحیت تألیف کتاب‌های دبیرستانی نمی تواند باشد. کتابی که منحصرأ به دست چنین بزرگانی نگاشته آید مشمول ایرادی خواهد بود که به بعضی کتاب‌های وزارتی سابق می گیرند... ادامه دارد

سردر سگی کاخ مرمر

سردر سگی با طرح و نقشهٔ مرحوم «استاد جعفر خان کاشانی» که در اوایل سلطنت شاه با او کار می کرده است. همچنین سر در باغ ملی از کارهای این استاد می باشد.

در معماری لقب خان به منزلهٔ دانشنامهٔ شخص معمار است. بی استادی که به درجهٔ کمال می رسد –به او خان می گفتند. از جمله «استاد علی محمدخان»، «استاد محمدخان ل ر»، «استاد رمضان‌خان» و «استاد حسین خان». روزی روزنامه‌ای به دست من رسید که عکس سردر سگی را به چاپ رسانده بود و در ذیل آن از «لئون طاطاوسیان» به عنوان معمار آن یاد شده بود.

من در همین جا اعلام می کنم این سررد از کارهای «استاد جعفر خان» است. در عجبم که چطور حق هنرمندان بی دفاع را که در زیر خاک مدفونند، این چنین ضایع می کنند! «لئون» و برادرش فرزند زرگرباشی مظفرالدین شاه بودند. برادرش در چهاره‌ار عزیزخان داروخانه داشت، و «لئون» که در ابتدا منشی اسکندرخان بود با کارخانه ساختنمانی آشنا شده و بعد از فوت اسکندرخان کارفرمایان او را قبضه نموده و به حرفهٔ ساختمان درآمد. و پس از مدتی به کمک «استاد حاج اکبر کاجار» شروع به کار نمود.

کجا می رسد هنوز قابل بحث است.

فرهنگی

چهارشنبه ۳ دی ۱۳۹۳/ سال هشادونهم- شماره۴۹۰۴۹

اخبارات ویژه فرهنگ تاریخ وتمدن ایران وجهان ۲۰۲/

تحلیل

تحلیل هنر اصیل ایران: بازل گری

ابر در مینیاتور ایرانی

از یک تاریخ به بعد نوع و شکل قراردادی ابرها در مینیاتورهای ایرانی به طور مکرر ولی نه اینچنین مشخص به کار می رود.

به خاطر تأکید بر روی فضاهای باز تصویر در این صفحات دور تند تا مینیاتورها نه تنها با کادر طلایی بلکه با کادری که از نقوش پر شده مشخص گردیده است. این کادرها اسلامی هستند ولی ابرها و شکل‌های قراردادی آتش و دود ریشه چینی می باشند و مکرراً در نقاشی‌های بودایی به چشم می خور.

ایس مینیاتورها با رنگ غنی خود از جامع‌التواریخ تزئینی تر هستند ولی به خاطر ضعف در حرکاتشان که با حرکت دراماتیک جامع‌التواریخ تضاد دارد دارای اهمیت کمتری می باشند. تنها در یکی از مینیاتورهای کتاب بیرونی نیروی دراماتیک قابل ملاحظه‌ای به چشم می خورد: آن قسمت که خراب شدن بنای گنبدی را نشان می دهد [تابولی ۵] به همان قدرتی است که در موضوع مشابه آن یعنی پایان کار ساسون و سقوط معبد اورشلیم (کتاب Persian Miniature painting تابولی شماره ۱۸) در جامع‌التواریخ وجود دارد. در هر دو، واقعه در فضای



جلو تصویر متمرکز شده است ولی تصویر بیرونی غنی تر است. یکی از مشخصات بارز کتاب جوامع‌التواریخ بزرگی اندازه صفحات است که تقریباً ۴۳×۳۰ سانتی متر می باشد. و این اندازه در رشیده به رعایت می شده و حتی کتابهای الهیات استاد نیز بر روی کاغذهایی به همین اندازه نوشته شده است. تا اینکه مدتها پس از آن در نیمه اول قرن پانزهم در تجدید نسخه شاهرخ از جامع‌التواریخ که بعدها از آن سخن به میان خواهد آمد این اندازه باز هم در کتابی به جز دو کتابی که در زیر دریا به آن گفتگو می شود رعایت می شده است، یکی از این‌ها کتاب شاهنامه‌ای است که امروز به نام صاحب اولیه آن «دموت» نامیده می شود و ۷۰۰ ورق دارد که بیشتر آن مصور و فقط تعداد کمی متن بدون تصویر بوده و دارای اندازه‌ای به ابعاد ۴۰×۲۹ سانتی متر می باشد.

دیگری یک جلد مثانی «اکلیله و دمنه» است که جزء ناقصی از آن به صورت آلبوم در کتابخانه دانشگاه استانبول باقی است و دارای ابعادی به اندازه ۳۳×۳۳ سانتی متر می باشد. و در هر دوی این کتابهای ناقص سطح وسیع تری از صفحات به مینیاتور اختصاص داده شده تا اندازه واقعی آن‌ها بزرگتر از تصاویر جامع‌التواریخ بشود. این دو کتاب را معمولاً با اهمیت‌ترین آثار قرن چهارده می دانند. خصوصاً تصاویر شاهنامه دموت تمام آن غنای تزئین و درامی را که در کتابهای قدیمی تر تریز یافت می شود دبر می گیرد و بر آنها پیشی می جوید.

رنگ از کتاب بیرونی با حرکت از کتاب جامع‌التواریخ در این شاهنامه جمع شده و نقش منظره اهمیت پیدا کرده و در ارتباط نزدیکتری با شکل آدمها آورده شده‌اند. ازدهایی که توسط بهرام گور کشته شده و خودش را دور درخت بزرگی پیچانند، در صفحه‌ای است که در موزه کلوئلد قرار دارد. درختی که با سرهای زیاد بر روی شاهانه‌ها با اسکندر صحبت می کند و از زیر پای اسب بیرون آمده در صفحه دیگری است که در موزه فری بر می باشد. در صفحه موجود در موزه فاگ آرت بهرام گور در حال شکار آهو آزاده را کلد می کند، آهو از شیب تپه بالا می رود و بوته‌های قراردادی ذرت گوشه را پر می کنند و شکل ابرها نیز همانطور است که در کتابهای قدیمی بود. ولی این قدمت‌آین این ابرها به کجا می رسد هنوز قابل بحث است.



شوق و تمنای خاصی که وی نسبت به ادبیات و تاریخ دارد توانسته است او را همیشه در این محیط نگاه دارد. اگر غم نان هم داشته باز دل از کار خودش برنداشته ...

این مرد سعید نفیسی است. در کار و کوشش بی‌همتاست. از سال ۱۲۹۳ که به امضاء سعید بن‌ناظم‌الاطباء به نوشتن پرداخت و اولین مقاله را نوشت، به شوق تمام، کار خود را دنبال کرد. چون همیشه به سیاست‌های مملکت و احوال مختلف آن بای نظری می‌نگرد توانسته است در هر زمان به کار خود فایق آید.

باید او را بهتر شناخت. آثاری که از این جنه کوچک و از میان انگلستان لاغر او به جای مانده بسیار است:

به جز مقاله‌هایی که در روزنامه‌ها و ماهنامه‌ها از قلم او نشر شده، بیش از شصت کتاب و رساله مستقل دارد که در رشته‌ها و مواضع مختلف دانش می‌باشد.

وی نثر فارسی را در مثنوی روانی و استحکام می‌نویسد، در استعمال لغات فارسی و اصطلاحات ادبی و استعمالاتی که در متون قدیم شده است، قدرت و برازندگی خاص دارد. به جز روانی، نثر او شیرین و دلکش است. شیوه نثرنویسی وی در داستان‌های کوتاه و تاریخی‌اش به خوبی مشهود می‌باشد.

نفیسی به ادبیات گذشته ایران سخت دل‌بسته است. در احیای آثار نویسندگان و شعرای ما کوشش بسیار دارد. از آثار شعرای ایران رباعیات خیام، رباعیات باباافضل، سامنامه خواجهی کرمانی، قسمتی از شاهنامه فردوسی (مجلدات ۷ و ۸ و ۹ چاپ بروخیم و جلد اول چاپ خاور)، سیرالعباد الی‌المعاد سنایی، دیوان جنید شیرازی، اشعار رودکی، دیوان قصاید و غزلیات عطار، اشعار شیخ بهایی، مقطعات دیوان ابن‌یمین، دیوان لامعی گرگانی را به چاپ رسانیده است.

وی از متون نثری فارسی نیز این چند کتاب مفید و نامدار را با تصحیحات و مقدمات لازم به چاپ رسانیده: قابوسنامه، منتخب قابوسنامه برای دبیرستان‌ها، تاریخ بیهقی (در دو جلد)، رساله فریدون بن احمد سپهسالار، تاریخ گیتی‌گشا، دستور الوزرا، مواهب الهی، قسمتی از زین‌الآخبار، رساله مجدی، فرهنگ ناظم‌الاطباء (پنج جلد)، رساله گشایش و رهایش ناصرخسرو.

تحقیق در احوال شعرا و خاندان‌های تاریخی و مطالعه و بحث در زمینه‌های مختلف تاریخ نیز همیشه مورد نظر سعید نفیسی است. تاکنون کتاب‌ها و رسالات جستجو در احوال و اشعار عطار نیشابوری، احوال و اشعار رودکی، در پیرامون احوال و اشعار حافظ، یزدگرد سوم، مدرسه نظامیه بغداد، آثار گمشده ابوالفضل بیهقی، مجدالدین همگر شیرازی، شیخ زاهد گیلانی، خاندان طاهریان، تاریخچه ادبیات ایران، خاندان سعدالدین حمویه، خاندان بابویه قمی، درفش ایران و شیر و خورشید، سخنان سعدی درباره خود، پندنامه انوشیروان از آثار قلم او نشر گردیده است. مهم‌ترین کار عملی او که عبارت از تألیف تاریخ تمدن ساسانیان است.

ترجمه نیز یکی از رشته‌هایی است که نفیسی به آن علاقه دارد. او مهم‌ترین کاری را که بایست در این زمینه انجام می‌داد و مورد نیاز عموم بود فراهم کردن فرهنگ فرانسه به فارسی بود. این کار انجام شد و فرهنگ فرانسه فارسی او اکنون مهم‌ترین و بزرگترین فرهنگ به شمار می‌رود.

وی کتاب‌های نایب چاپارخانه اثر پوشکین (از روسی)، افسانه‌های گریلف، تاریخ عمومی قرون معاصر، تاریخ ترکیه و رساله سرانجام آلمان

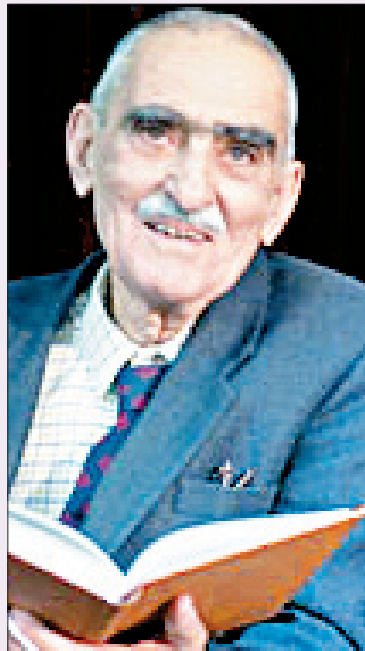
را به فارسی نقل کرده است.

از آثار گوناگون او کتاب‌های پیشرفت‌های ایران در دوره رضاشاه پهلوی، پیشرفت‌های فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی، جلد اول فرهنگنامه پارسی، معالجه تازه برای دندان‌ها، صنعت تخم نوغان ایران، یادبود گریلف، رساله پوشکین، تاگور و مقام شاعری او، افغانستان در عصر حاضر، هفتاد سال زندگانی (شرح حال آقای عبدالعظیم قریب) و مجله شرق در خور ذکر است.

نفیسی به جز تحقیق در مسائل مختلف ادبی و تاریخی نویسنده‌ای به معنای امروزی کلمه است.

فرهنگی و آثار سعید نفیسی به روایت استاد ایرج افشار

آوازی که از دل می‌آید



کتاب فرنگیس او تاکنون سه بار به چاپ رسیده و از روزگاری که نشر شده همیشه خواستار بسیار داشته است. مجموعه داستان‌های کوتاه او به نام ستارگان سیاه که اولین بار در سال ۱۳۱۷ و بار دوم در سال پیش نشر شد گواهی است که نفیسی در زمره نخستین کسانی است که داستان کوتاه را در زبان فارسی مرسوم داشته است.

به مناسبت آشنایی که با تاریخ ایران دارد چند داستان تاریخی بسیار شیرین و خواندنی و مهیج نوشته که مجموعه آن‌ها به نام ماه نخشب به چاپ رسیده است. نمایشنامه آخرین یادگار نادر شاه نیز شاهی است از این که وی در نقل حوادث تاریخی به زبان ادبی توانایی دارد.

سخن درباره نفیسی و کارهای پرازش و بی‌شمار او را در این مختصر نمی‌توان گنج‌انید. باید دانست که یاد سعید نفیسی همیشه در خاطره‌ها زنده خواهد ماند و برای تاریخ ادبی ایران وی مردی برجسته خواهد بود.

در گذشت سعید نفیسی

دم سرد تیرماه قدیم مردی نیک‌دل، انسانی گرمی و دانشمندی نامدار را از دم زدن باز ایستانید و یکی از نخبگان را از جمع اصحاب فضل دور ساخت. مرگ این مرد دوستان و آشنایان و هر کس را که از علم و دانش بهره داشت در غمی سنگین فرو برد. جامعه ادبی ایران نیک دریافت که یکی از ستون‌های استوارش در شکست، مرگی بود با آوازه از پی زندگانی درخشنده و بارور.

در این مرگ جوامع علمی بسیار سوگووار شد. تمام کسانی که از چهل سال پیش تا امروز

به خواندن و فراگرفتن ادب و تاریخ و زبان و فرهنگ ایران و پژوهش در زمینه‌های مختلف آن پرداخته‌اند از اینکه شمع حیات استاد سعید نفیسی فرومرد، فوق تصور متأثر شدند.

چه نفیسی از وجودهای گرانقدر و با مایه‌ای بود که جوهر حیات را از آغاز جوانی تا دم آخر زندگی بر زادبوم خود موقوف ساخته بود و ایران از قلمش و پندارش دور نمی‌شد و اگر بر صدر داستانی از داستانهای ملی خود نوشته است «به ایرانم، به ایران گرامیم، به ایران جاودانیم» گزاره سخن نیست. ایران را دوست می‌داشت. به فرهنگ و تاریخ و زبان کشورش خدمات بسیار

نفیسی تندکار بود. در نوشتن توانا بود. مقاله‌ها و خطابه‌های خود را سریع و بی‌قلم خوردگی می‌نوشت. نثرش زیبا و استوار و فصیح بود. بسیاری از نوشته‌های او از بهترین آثار نثری عصر کنونی به شمار می‌آید. حافظه‌اش وسیع و قوی بود. بصیرت اطلاع او بر نسخ خطی و کتب چاپی و مقالات فرنگی درباره ایران کم مانند بود و غالب محققان امروز در این موارد از او مدد و ارشاد می‌گرفتند.

نفیسی مرد مادی نبود. برای مال دنیا ارزشی قائل نبود. گشاده‌دست بود. کتب عزیز و نفیس خود را بی‌هیچ نگرانی و خستگی به دوست و آشنای سپرد و کم اتفاق می‌افتاد که خواستار برگرداندنش باشند، مگر اینکه بدان نیازمند شود. چون مادی نبود در گرفتن حق‌التألیف سخت‌گیر نبود. به آسانی و ارزانی قبول طبع کتاب برای هر ناشر و کتاب‌فروش می‌کرد، بدان حد که حیرت رقیبان را برمی‌انگیخت و غالباً او را سرزنش می‌کردند. ولی نفیسی را عقیدتی دیگر و اندیشه‌ای بلندتر در سر بود. شور و اشتیاق در چاپ شدن آثار قدیم او را بر آن می‌داشت که پیشنهاد حق‌التألیف ناچیز کتاب‌فروشان را بپذیرد. ارزش کاری که بر سر آن می‌کرد حتی بدان حد که نسخه را رونویس و یکی دوبار غلط‌گیری و فهرست‌هایی بر آن الحاق کند، بسیار بیشتر از آن چیزی بود که در بهای خدمتش و دانشش و نامش می‌دادند.

زندگی را آسان می‌گرفت. برآمدن آرزو و خوش آمدن دوستان را بر هر چیز برتری می‌نهاد. اگر از او در نشریه‌ها و مجله‌ها و در مقدمه کتابها، مقالات کوتاه و بلند، پایدار یا باب روز، دیده‌ایم و سخنان و گفتارهای متعدد از او هر نوع مطلبی در مجالس و مجامع شنیده‌ایم براساس همین نحوه و روش زندگی بود. رودی بود که از جوش و شور باز نمی‌ایستاد و درختان رودبار خود را منظم، تازه و شاداب نگاه می‌داشت. غالب این مقالات و سخنان را رایگان می‌نوشت و رضایت خواستاران را بر میراندن وقت خود مرجع می‌شمرد.

کتابخانه نفیسی خزانه‌ای بود با راج و ارزش. از هر دست کتاب و نشریه، به هر زبان و خطی، در آن دیده می‌شد، که محقق و دانشجو و دوست و بیگانه از آن استفاده می‌کردند. در این کتابخانه نزدیک پانزده‌شانزده هزار کتاب و مجله و نسخه خطی بود که چند سال پیش قسمتی کوچک از آن را به کتابخانه‌های مجلس سنا و دانشگاه کلمبیا فروخت و قسمت بیشتر آن را در اختیار دانشگاه گذاشت که تقویم کنند و برای کتابخانه مرکزی بردارند. به هنگام تقویم نسخ خطی ملکی او، سعید صدرش را بیش از هر موقع دریافتم. در شگفت ماندم که یک بار هم به صورت تقویم دانشگاه نگاه نکرد و ندانست که هر یک از کتب خطی او را بر چه مبنای بر چه میزان قیمت کردند، گران‌بها کدام بود و کم‌بها کدام. هر چه گفتند و دادند گرفت. راضی بود که حاصل بیش از پنجاه سال از عمرش در مرکز دانش ایران برای شاگردان او به جای می‌ماند.

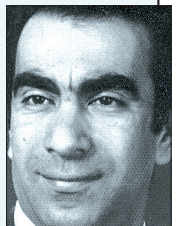
نفیسی شوقی وافر و عطشی شدید به تحقیق و تجسس داشت. به همین ملاحظه بود که مشارکت در هر مجمع و کنفره علمی را واجب می‌شمرد. می‌خواست که همواره با جریان تحقیقات مربوط به ادب ایران همراه باشد.

در دوران حیات سفرهای بسیار به اکناف و اطراف جهان کرد. ممالک و شهرهای بسیار دید و در بسیاری از دانشگاه‌ها و مراکز علمی سخنرانی و تدریس کرد. نشان و جایزه و تقدیرنامه گرفت. نامی بلند یافت و بلند آوازه زیست. هر دعوتی را می‌پذیرفت و به هر مجلسی که مدعو بود با میل می‌رفت. حتی بیماری و ناتوانی جسمی را در این ایام اخیر عمر نادیده می‌گرفت. عضویت مجامع علمی مختلف را در ایران و خارج از ایران داشت، و از فعالیت‌های اجتماعی گریزان نبود.

ادامه دارد

نوشته جان دسموند برنال = پاپائی

میراث علمی اسلامی



علم شیمی بطور کلی بیشتر از نجوم و مکانیک به آزمایش با مواد و نحوه عمل آنها به آزمایش احتیاج دارد. آنها وقتی بصورت علم درمی آیند که آنها با یکدیگر ترکیب شده و بصورت یک مفهوم کلی و چند اصل کلی مطرح شوند. این کاری بود که مسلمانان کردند و بحق بنیانگذار علم شیمی شدند. دستگاه تقطیر که ابزاری عملی برای پیشرفت علم شیمی است، قبلاً بشکل ساده تر قرق و انبیب شناخته شده بود، ولی شیمی دانان اسلامی آنرا تکمیل کرده و از آن در عطرسازی بسیار استفاده کردند. اگر خوردن مشروب‌های الکلی از نظر قرآن حرام نبود، شاید مسلمانان الکل را نیز تقطیر کرده بودند.

مثل اینکه این کار قسمت مسلمانان بود. روش‌های متنوع جدیدی که این یکی از آنهاست، برخلاف بسیاری از فنون دوران کلاسیک، فقط متعلق به اهل فن و صنعت نبود. یعنی پزشکان مجرب و فلاسفه هم روی آنها کار می کردند و به بحث و گفتگو درباره آنها می پرداختند. به این دلیل دانشمندان شیمی برای اولین بار در دوره اسلامی به فعل و انفعالات شیمیایی از نظر عقلی نزدیک شدند، ولی به خاطر پیچیدگی زیاد نمی شد آنها را مانند مکانیک و نجوم تجزیه و تحلیل کرد.

تفکرات در مورد شیمی از روش تفکر قیاسی انجام می شد، همان طور که در علوم زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی معمول است. در علم شیمی یک ثنویت اساسی وجود دارد که علت آن کمبود یا اضافی بودن الکترون است و به عنوان مثال می توان از ثنویت فلزات و شبه فلز صحبت کرد. شواهدی وجود دارد که چینی‌ها برای اولین بار این ثنویت را شناختند: آنها قبل از تاریخ، شنگرف سرخ را به صورت اسرارآمیز به

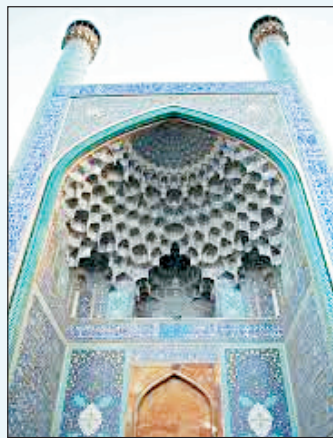
عنوان جانشینی برای خون بکار بردند و توانستند آن را به گوگرد و جیوه تجزیه کنند. تائوئیست‌ها که این مواد را با اصول کلی نر و ماده، یعنی یانگ و جین که ریشه در تو تم دارند، ارتباط دادند دستگاه کیمیاگری درست کردند که احتمالاً بعداً هندی‌ها و سپس مسلمانان دستگاهی نظیر آن را طرح کردند. کیمیاگری ابتدا نمی خواست طلا تولید کند، بلکه در نظر داشت که اکسیر حیات را کشف کند.

مسلمانان تنوری گوگرد-جیوه را گرفته و آن را بسط دادند. این تنوری در حقیقت اساس تنوری کیمیاگری پاراسلوس می باشد که توسط او ابتدا به تنوری فلورزیستون و بعد به شیمی مدرن منتقل گشت. ظاهراً مدارک اولیه این مسأله یا از میان رفته است و یا اینکه در تنوری شبه ارسطویی که از دم خشک و تر خاک سخن گفته شده است، وارد شده و برای شرح منشأ کانی‌ها به کار برده شده است. می گویند تنوری شبیه این تنوری را جابر بن حیان (قرن ۲ هـ. ق. قرن ۸ م) نیز مطرح کرده بوده است به طوری که به او لقب «پدر علم شیمی» در اسلام داده‌اند. به هر حال آثار رازی پزشک بزرگ اسلامی، خلاصه مفصلی از روش‌ها و فعل و انفعالات شیمیایی را نشان می دهد. می توان گفت که تولید مواد شیمیایی مانند زاج سبز، سودا، زاج سفید، جوهر شوره و دیگر نمک‌ها که برای نخستین بار در صنایع شیمیایی کشورهای اسلامی برای مصرف و یا صادرات تولید شد و یا در صنایع ریسندگی در جهان به کار رفت، آینده علم شیمی را رقم زد.

میراث علمی در دوره اسلامی: این مقاله کوتاه و مختصر به هیچ وجه نمی تواند سهم واقعی دانشمندان اسلامی در تمدن بشری را نشان دهد، هر چند ریشه علوم اسلامی، همان علوم یونانی است، ولی علوم ذکر شده به وسیله دانشمندان اسلامی احیا شده و نوآوری‌هایی، نیز به آن اضافه شد و وسعت یافت. خدمت دانشمندان اسلامی این بود که با شور و شعف بسیار به فعالیت‌های علمی پرداختند و با تحقیق در منابع و دست نوشته‌های اصلی آثار قدیمی، علوم یونانی را از وضعیت ایستایی که در پایان امپراطوری روم، پیش آمد، نجات دادند. دانشمندان اسلامی به علوم، حیات تازه‌ای دمیدند و آن را تکمیل کردند، هر چند به افکار فلاسفه ایونی و یا تخیلات هندسی مکتب اسکندریه نمی رسیدند. آنها با استفاده از تجربیات علمی کشورهای غیر یونانی مانند ایران، هند و چین اساس علوم ریاضی، نجوم، پزشکی یونان را گسترش دادند و علوم جبر

و هندسه را به آن اضافه کردند و باعث پایه گذاری علم نورشناسی شدند. آنها سهم بزرگی در پیدایش علم شیمی یا کیمیاگری افزودند تا علم مدرن و سنت تازه ایجاد شد. این سنت اکثراً ویژگی کیفی و اسرار آمیز داشت ولی درست به این دلیل است که قرون متمادی در مقابل سنت تعقلی و ریاضی و پزشکی عمل تعادلی داشت.

اضمحلال فرهنگ اسلامی - از قرن ۵ تا ۵ هـ. ق (۸ تا ۱۱ م)، بهترین روزگار علوم اسلامی بود، و بعد رو به افول نهاد، ولی باز هم دانشمندانی به صورت تک تک پیدا شدند. از جمله آنها ابن رشد قرن ۶ هـ. ق (۱۲ م) و ابن خلدون (۸ هـ. ق، ۱۴ م) می باشند. ولی حرکت آنها به طور وسیع نبوده است. سقوط اقتصادی و سیاسی اسلام کم کم باعث زوال فرهنگ و تمدن اسلامی شد. سقوط آن در حقیقت شبیه سقوط فرهنگ کلاسیک است که قدرت‌های اجتماعی باعث آن شده بودند. هم در اسلام و هم در روم شرقی یعنی بیزانس، ظلم در پخش ثروت باعث آشفته‌گی در اقتصاد شد. مسلمانان بعد از آنکه بر کشورهای آسیایی دست یافتند، هم صاحب ثروت آنها شدند و هم صاحب مشکلات آنها. ظلم به دهقانان و صنعتگران باعث نابودی صنایع مفید شده بود. آنها با استفاده از منابع جمع شده از امپراطوری بیزانس و ایجاد زمینه‌های جدید برای استفاده تجاری از روسیه، آسیای مرکزی و آفریقا، نتایج آن را عقب انداختند. بالاخره این دو امپراطوری نتوانستند سازمان‌های لازم برای حفظ و کنترل یک دولت عظیم را اداره کنند. سرانجام هر دو امپراطوری در اوایل قرن چهارم هـ. ق (۱۰ م) از درون شروع به سقوط کردند و باین دلیل به قوای نظامی و بعد از نظر اقتصادی به حکومت‌ها وابسته شدند. در زمان جنگ‌های صلیبی،



در هر دو حکومت، فتو دالیسم محلی به وجود آمد که از نظر نظامی نسبت به غرب ضعیف بودند و از نظر فرهنگی هم امتیازی نسبت به حکومت‌های غربی نداشتند. به اضافه این که، فتو دالیسم شرقی، چون منابع طبیعی نداشت و به فرهنگ فتو دالیسم جدید غرب امیدوار بود. فتو دالیسم شرقی دارای پایگاه وسیع روستاهای اریایی غرب بود که سنت زندگی دسته جمعی را حفظ کردند.

از هم پاشی تمدن اسلامی بدون تردید با هجوم جدید، اقدام به چادر نشینی سریع انجام شد، ترک‌ها و مغول‌ها، این سرزمین‌ها را فتح کردند و قدرت فرهنگ اسلامی را خنثی کردند، چون وضعیت اقتصادی کشورهای اسلامی بد شده بود.

کشاورزی در بین‌النهرین که وابسته به نظام آبیاری بود، از یک سو، به علت بی کفایتی حکام محلی و از سوی دیگر، با حملات مغول، قدرت آبیاری را از دست داد و در نتیجه دچار اضمحلال شد. دلیل این که، هجوم‌های مزبور تنها عامل سقوط نبوده، دلیلش شکست همزمان مصر و آفریقای شمالی است که مغول‌ها به آنجا هجوم نبردند، و دیگر این که حملات اساسی به کشورهای قدرتمند هند و چین هیچ اثری در اقتصاد آنها نکرد، ولی روی فرهنگ آنها اثر داشت. ولی در مقابل، اسلام به حیات خود ادامه داد و هنوز مذهب و فرهنگ آن پابرجاست. ولی دیگر آن حرکت علمی دوران شکوفایی‌اش در قرون ۵ تا ۵ هـ. ق (۸ تا ۱۱ م) تکرار نشد. پس از شکست امپراطوری اسلامی توسط مغول‌ها و ترک‌ها، علم و دانش در همان سطحی که در قرن ۱۱ هـ. ق (۱۷ م) بود، باقی ماند و دیگر حرکتی نداشت. ظاهراً دلیلش این بوده که یک سیستم مذهبی بوجود آمده که از پیشرفت علم و فلسفه جلوگیری کرده است. به هر حال اگر هم احساس می شد که علم و دانش ضروری است، باز هم، علم و دانش به اندازه دوره رنسانس اروپا پیشرفت نمی کرد. بعد از آنکه در شرق، جنبش اقتصادی از میان رفت، انگیزه‌های عقلی و معنوی هم از بین رفت. شاید هر دو انگیزه ممکن بود حرکت دیگری ایجاد کند، ولی هنگامی که اولین نشانه‌های این تجدید حیات مشاهده شد، در هند در دوران مغول‌ها، ادامه پیشرفت‌ها توسط دستاوردهای اقتصادی و نظامی سرمایه‌داری نخستین اروپا قطع شده بود. با وجود آن، ثمرات علمی اسلامی از میان نرفت، ولی کسانی که درخت این علم را بارور کرده بودند، نتوانستند از آن بهره‌برداری کنند.

دستگاه علمی اسلام، تجارب، داده‌ها، فرضیه‌ها و روش‌های علمی بسیار وسیع‌تر از دستگاه علم یونانی بطور مستقیم برای فتو دالیسم به مسیحیت اروپا منتقل شد. در حقیقت می توان روی هم رفته گفت که قرون ۷ تا ۱۴ هـ. ق گذشته از اختلاف‌های زبانی کتاب‌ها (سریانی، فارسی، هندی، عربی، یا لاتین)، پیشرفت عقلانی می باشد. اختلاف میان علم جدید قرن ۱۶ و علم قرن ۱۳ در اروپا بسیار بزرگ‌تر از اختلاف میان علم اسلامی و علم لاتین در قرن ۱۲ بوده است. شکوه و محدودیت‌های علوم اسلامی و مسیحی در قرون وسطی، ریشه در اساس فتو دالی سیاست و اقتصاد دارد.

منبع:

1. Bern?1. jahn Desmond, wissens, huft, vororo, 1970 p243-262.



تاریخ

نگارشی دانش‌مختصرونه اتحادیه

زندگانی نجم السلطنه



عین السلطنه تا وقتی که محمدعلی شاه در ایران و در سفارت روس به سر می برد، مرتب به دیدار او می رفت. محمدعلی شاه در ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ ق، به همراه ملکه جهان دختر کامران میرزا (یکی از پسران ناصرالدین شاه) و سه فرزند خردسال خود تهران را ترک و راهی روسیه شدند. احمدشاه پسر ۱۲ ساله و برادرش محمدحسن میرزا و آسیه خانم یکی از دختران شاه

در ایران ماندند و نیابت سلطنت به عضدالملک یکی از بزرگان ایل قاجار واگذار شد. احمدشاه و برادرش در اوایل پیش جده خود سرورالدوله زن کامران میرزا نایب السلطنه اقامت گزیدند، تا کاخ سلطنت آباد را مهیا کنند. تحصیل و تربیت شاه جوان به عده‌ای از رجال تحصیلکرده و درباریان سپرده شد. عین السلطنه گهگاه در دربار حضور می یافت، او درباره احمدشاه داستان‌های بامزه‌ای تعریف می کند. چنانچه یک بار که شاه ۱۲ ساله خیلی بازی کرده بود و او را از این کار منع کرده بودند که شاه این قدر بازی نمی کند، او در پاسخ گفته بود: «هر کس مرا شاه کرد غلط زیادی خورد». گفتنی است که این مدت عزت السلطنه همسر فرمانفرما و عمه احمدشاه روزهای عید و مراسم رسمی در دربار از خانم‌های رجال پذیرایی می کرد تا آسیه خانم خواهر شاه بزرگ شد و آن گاه او به سلام می نشست.

پس از تبعید محمدعلی شاه و اشغال شمال ایران توسط قوای روس انتظار می رفت در تهران آرامش برقرار شود. سپهبدار و سردار اسعد قهرمانان نبرد با محمدعلی شاه، اداره کشور را به عنوان رئیس الوزراء و وزیر جنگ در دست گرفتند و شورای عالی متشکل از رجال و کلاسی سابق، هم برای شور در امور جاری و هم ترتیب انتخابات مجلس

دوم تشکیل یافت. ولی حضور مجاهدین و بختیاری‌های فاتح مسلح مخل زندگی روزمره مردم بود. عین السلطنه می نویسد بختیاری‌ها خودنمایی می کردند، ولی هرزگی و شرارت مجاهدین را نداشتند. مجلس دوم در تاریخ ۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ ق، افتتاح شد و مشروطه خواهان تا مدتی از این موفقیت سرخوش بودند. ولی ناآرامی در دیگر نقاط کشور خاموش نگشت. خبر

شورش قشقایی در فارس، ناامنی که نایب حسین کاشی در کاشان بوجود می آورد، قیام سالارالدوله یکی از پسران مظفرالدین شاه - که ادعای سلطنت داشت - از غرب به تهران می رسید و نگران‌کننده بود، اما دولت نه قوا، نه پول و نه قدرت مقابله داشت.

فرمانفرما با شرایط جدید و به خصوص با انتقاداتی که در مجلس از او می شد، دیگر نمی توانست در تهران بماند. رابطه او به خصوص با بختیاری‌ها خوب نبود و پس از مدت کوتاهی که پست وزیر داخله و وزیر جنگ را داشت، ترجیح داد که پست حکومتی بگیرد و از تهران دور گردد. بنابراین او را به حکومت آذربایجان مأمور کردند، ولی وی از نیمه راه جلوتر نرفت. زیرا در این هنگام روس‌ها و شجاع‌الدوله دست نشانده آنها در تبریز فعال می‌شاه بودند و فرمانفرما به عنوان یک حکمران حاضر نبود که بدون قوا و استعداد به آذربایجان برود. دولت هم قدرت فرستادن قوای کمکی به او را نداشت، به همین علت به جای آذربایجان او را به حکومت کرمانشاه گسیل داشتند تا از تاخت و تاز سالارالدوله جلوگیری نماید. فرمانفرما تا سال ۱۳۳۲ ق، در کرمانشاه ماندگار شد.

در این زمان نجم السلطنه حدود ۶۰ سال داشت. او در زندگی پرتلاطمش تجربه بسیاری آموخته و سرد و گرم روزگار را چشیده بود. ایمان عمیقی به مشیت الهی داشت و وقایع را می پذیرفت و شاکر بود. بنا به عقیده او شاید خداوند می خواست او را امتحان کند. هیچ اطلاعی درباره افکار او از وقایعی که سلسله قاجار را به مخاطره انداخت نداریم، آیا مانند بسیاری محمدعلی شاه را مقصر می دانست یا تقصیر را به گردن اطرافیان او می انداخت. شکی نیست که مانند بسیاری از ایرانیان آن زمان در باطن انگلیسی‌ها را مقصر همه مشکلات مملکت می دانست. پسرش مصدق نیز به توطئه انگلیسی‌ها عقیده داشت، عقیده‌ای که در همه سطوح جامعه رخنه یافته بود.



امروز در تاریخ

کریماخان ز ندایمپراتور هندراکه به انگلستان امتیاز داده بود تقیچ کرد
 ۲۴ دسامبر سال ۱۷۶۵ میلادی کریم خان زند رئیس وقت کشور ایران در دفتر کار خود در شیراز (موزه پارس امروز) به منشی اش گفت که نامه ای به «شاه عالم» امپراتور هند بنویسد و این اقدام او را که به انگلیسی ها امتیاز و اختیار داده است تقیچ و محکوم کند.

بنویسد که اجازه داد و ستد در بندر؛ به، ولی امتیاز و
اختیار نه. کریمخان به منشی اش تاکید کرده بود که نامه
همان روز باید به مهر و امضای او برسد و ارسال شود. در آن
روز کریم خان خشمگین به نظر می آمد، که در او این حالت
به ندرت دیده می شد.

«شاه عالم» امپراتور وقت هند به کمپانی هند شرقی انگلستان در منطقه بنگال اختیارات دیوانی (اداری-حکومتی) و امتیاز کشت خشخاش و تولید تریاک و حقوق دیگر داده بود. کریمخان که نظر به گسترش بازار گران داشت ده سال پیش از آن (سال ۱۷۶۳) به بازگانی انگلیسی اجازه داده بود در شهر به کار داد و ستد مال التجار به مدت دوازده سال.

وزارت دریار منحل شد

رضاشاه پهلوی در پی بی اعتماد شدن نسبت به تیمورتاش وزیر دربار، سوم دی ماه سال ۱۳۱۱ هجری خورشیدی وی را برکنار و وزارت دربار را هم منحل کرد. رضاشاه در نتیجه اقدام خود، وزارت دربار را دستگاهی زائد و پُر هزینه اعلام داشت و دستور داد که از آن پاس نامه‌های ارسالی مردم، از طریق یک منشی نظامی به اطلاع و برسد. از همین روز تیمورتاش در خانه‌اش عملاً بازداشت بود.

آموزش و پرورش اجباری، رایگان و یکنواخت

سوم دی ماه سال ۱۳۲۱ دولت وقت ایران (قوه مجریه) لایحه قانون تعلیمات اجباری و رایگان راجهت بررسی و تصویب به مجلس شورای ملی داد. این لایحه که قبلاً به تصویب شورای وزیران رسیده بود به تصویب پارلمان نیز رسید، قانون نشد و به اجر اگذارده شد.

طبق این قانون؛ تعلیمات عمومی (آموزش دبستانی و دبیرستانی) در ایران اجباری، رایگان و یکسان شد. قبلاً او از زوده پش از آن هم آموزش و پرورش در ایران دولتی و رایگان بود ولی قانون مصوب و ضابطه مدون نداشت و کاری بود که دولت از زمان نخست وزیری امیر کبیر آغاز کرده بود و در حال عادی شده بود.

www.iranianshistoryonthisday.com

قاب امر وز



تنہا در سر ما _ آلاسکا / منبع: تلگراف

داستانک

اختلاف نظر

سرانجام بر سر حذف نهایی من، بین زمین و آسمان اختلاف نظر شدیدی در گرفت. زمین مدعی بود که مانند همه موجودات، می‌زایانم، می‌میرانم و می‌پوسانم. آسمان مدعی شد که این جوهره از آن من است و پیش از آن که به دست بفتد، او را خواهم برد.

دکتر عبدالحمد حسینی: نیا

سرايه

● نشان دوست نکو آن است که خطای تو را بپوشاند،
تو را بدهد و رازت را آشکار نسازد.

ابن سینا ● بادوست طوری رفتار کن که به حاکم محتاج نشوی و با دشمن طوری معامله نما که اگر کار به محاکمه کشید ظفر تو را باشد.

افلاطون

جدول شرح در متن

غلامحسین، باغبان

[illegible]

سودو کو

۱۲۳۶

۴					۷	۱		
۱		۳	۴	۶		۲		
	۵		۱			۴		
					۲	۵	۱	
	۲						۳	
۷	۳	۸	۶					
		۴			۶		۲	
		۲		۹	۴	۸		۵
		۵	۸					۴

۳	۲	۶	۸	۷	۹	۴	۱	۵
۴	۱	۵	۳	۲	۶	۸	۷	۹
۸	۷	۹	۴	۱	۵	۳	۲	۶
۶	۳	۲	۹	۵	۸	۷	۴	۱
۷	۸	۴	۶	۳	۱	۹	۵	۲
۹	۵	۱	۲	۴	۷	۶	۳	۸
۱	۶	۳	۷	۹	۲	۵	۸	۴
۲	۴	۸	۵	۶	۳	۱	۹	۷
۵	۹	۷	۱	۸	۴	۲	۶	۳

حل ۱۲۳۵

چهل سال پیش...

شماره ۱۳۵۳/۱۴۰۱ (۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۴) ۲۴۰۱ (۱۹۷۴)

مصادف بود با عید قربان و روزنامه اطلاعات منتشر نشده است

رویشگاه نوشیدن، آب انی، ها و یلامی، شود؟

رویشگاه نوشیدنی پرطرفدار ایرانی هادر گیلان
ناباده واحدهای مسکونی و گردشگری تغیر یابد.

استان‌های مازندران و گیلان با داشتن ۳۰ هزار هکتار باغ چای، دو استان تولید کننده این محصول در ایران هستند و چای بعد از برنج، دومین محصول استراتژیک گیلان است که به صورت مستقیم معاش بیش از ۶۰ هزار خانوار را تأمین می‌کند.

گیلان با تولید سالانه حدود ۱۱۵ هزار تن برنج سبز، بیشترین سهم را در تولید چای کشور دارد اما از سال ۷۹ رفته رفته و سرعت رویشگاه‌های این نوشیدنی پرطرفدار ایرانی‌ها در گیلان به دلایلی کم شنید و به واحدهای مسکونی و گردشگری تغییر کاربری داده است، امری که در صورت ناهادن، صنعت این محصول مهم را با چالش روبرو می‌کند.

به نظر می‌رسد باقیمت گذاری برت سبب چای
بر اساس هزینه‌های تولید و تورم و پرداخت به موقع
مطالبات، مساعد و تسهیلات ویژه به چایکاران، بتوان
رغبت از دست رفته چایکاران را به انسان باز گرداند. بی
شک این عوامل با هم‌کاری جدی تر دستگاه‌های اجرایی
مرتبط با صنعت چای، راه‌های تغییر کاربری و روشگاه‌های
نو تولیدی این طر قدرا بسته و در نهایت منجر به افزایش
تولید چای کیفی ایرانی خواهد شد.

براساس آمار سازمان چای کشور در سال ۸۳، گیلان و مازندران ۳۵ هزار هکتار باغ چای داشتند که این رقم در کمتر از ۱۰ سال، به ۳۰ هزار هکتار رسیده است.

علی، چایکار املشی که یک هکتار باغ چای دارد و ۴۰ سال است، تنها ز چایکاری امرار معاش می‌کند به ایسنا، گفت: هر سال بر هزینه‌های تولید، افزوده می‌شود و با توجه به تورم، درآمد، تغییری نمی‌کند. دیگر نمی‌توان هزینه‌های زندگی را با تولید چای تأمین کرد.

وی اضافه کرد: هزینه‌های کارگری زیاد است. جوانان امروز هم با اینکه بیکارند به دلیل سختی کار و درآمد ناچیز چایکاری، هیچ تمایلی به کار کردن در باغهای جای ندارد.

مهرداد لا هوتی، نماینده لنگرود در مجلس شورای اسلامی با ابراز نگرانی از اینکه بستر مناسبی برای تغییر کاربری باغ‌های چای فراهم نشده، با استناد به آمار مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی گفت: در حال حاضر ۲۴ هزار هکتار از باغ‌های چای قابل بهره‌برداری است اما آنچه مسلم است روند پرتشتاب تغییر کاربری باغ‌های چای در دهه‌های ننگ آن‌کننده است.

لاهوتی معتقد است، برای درمان وضعیت چای کشور، دولت باید به طور همزمان به اصلاح باغ های چای، مدیریت صحیح بازرگانی و واردات کنترل شده توجه کند.

محمد مهدی رهبری املشی، نماینده رودسر و املش هم خاطر نشان کرد: پرداخت به موقع تسهیلات به زراعی، توزیع مناسب کود، افزایش قیمت تضمینی برگ سبز و پرداخت به موقع بهای برگ سبز چای سبب بالا رفتن انگه و جاکار این ای سال‌های آتی می‌شود.

محمودولی روزبهان، رئیس سازمان چای کشور در دیدار با چایکاران استان گیلان گفت: در حال حاضر سیاست سازمان چای کشور، حفظ باغات چای موجود است و در آینده برای گسترش باغات چای برنامه خواهیم داشت.

وی با اشاره به تهیه طرح جامع به زراعی باغات چای افزود: این طرح شامل یک برنامه کوتاه مدت و میان مدت است. اجرای به موقع و پرداخت تسهیلات به زراعی به کشاورزان چایکار می تواند در بالا بردن کیفیت چای داخل نقش بسزای داشته باشد.

محمد علی نجفی، استاندار گیلان از حمایت دولت به منظور هرس و اصلاح باغات چای خبر داد و گفت: هرس و اصلاح باغات از جمله اقدامات مهمی به شمار می‌رود که کشاورزان باید به آن توجه ویژه‌ای داشته باشند. وی بر ضرورت حل مشکل جای سنواتی تأکید کرد و افزود: با توجه به خشکسالی اخیر و آسیب دیدگی بخشی از باغات و تولید کم نباید شاهد باقیماندن این محصول در سال جاری باشیم.

وی به استقبال مرد از مصرف جای داخلی اشاره کرد و افزود: استفاده نکردن از سموم و پایین بودن آفات در باغات جای در قیاس با سایر کشورها از جمله مزایای این محصول مهم است که موجب استقبال مصرف کنندگان جای داخلی را فراهم کرده است.